



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.

منصور حکمت

۱۱۵

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

۱۳۸۸ شهریور ۲۰۰۹ - ۲۶ اوت

چهارشنبه ها منتشر میشود e.mail: siavash_d@yahoo.com

سردبیر: سیاوش دانشور



فصل مشترک های "جنبش ناسیونالیسم راست پرو غربی" و "جناح سبز حکومتی"

"حفظ نظام در مرحله کنونی گزینه ای واقعگرایانه است"

صفحه ۴

علی جوادی



یادداشت سردبیر،

سیاوش دانشور

بیدادگاههای اسلامی

چهارمین جلسه نمایش بیدادگاه اسلامی بخشی از دستگیر شدگان اخیر برگزار شد. موضوع بخش چهارم این مضحکه "ارشاد" و "اعترافات" سعید حجاریان بود. این بیدادگاهها گوشه ای از جدال قدرت و تصفیه درون حکومتی است که قرار است نتایج آن به حذف لایه ای از حکومت اسلامی منجر شود. درخواست "دادستان" مبنی بر انحلال حزب مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، یک نتیجه این همه عرق ریختن و شکنجه کردن و داستان نوشتن شکنجه گران است. باید ته این پروسه نیروهای حذف، ایزوله، غیر قانونی، و یا مطیع شده باشند. اعلام "انزجار و پشیمانی و طلب حلالیت و بخشش" و قسم به سر "رهبر معظم" هدفی است که در این نمایشات دنبال میشود. قرار است هژمونی و سیاست یک خط در جمهوری اسلامی برای بقا تثبیت شود.

ابدا برای کسی مهم نیست که این سریال مشمنز کننده چند بخش دارد و در هر بخش چه کسی را می آورند و چه خواهد گفت. سر و ته این شوی اسلامی بر همه روشن است. اکثریت عظیم مردمی که شاهد این قبیل نمایشات بوده اند با تمام وجود از آن منزعجند. قبل از هر کسی کمونیستها و طبقه کارگر از این بیدادگاههای ننگین اعلام انزجار میکنند. نه به این دلیل که نمیدانند کسانی که امروز "دادگاهی" میشوند خود از بانیان این بیدادگاهها علیه کمونیستها و مخالفین سیاسی بوده اند. نه به این دلیل که نمیدانند برخی از همین افراد جزو اولین سازمانده گان این شوهای مضحک در جمهوری اسلامی بوده اند. بلکه به این دلیل که در بنیاد با نظامی که شکنجه و اعترافگیری را، از هر کسی و به هر دلیلی، مبنای اعمال حاکمیت خود قرار داده است شدیداً مخالف اند. کمونیستها و طبقه کارگر نه فقط

صفحه ۲



عروج و افول اسلام سیاسی

گفتگوی مجله "پرسش" با منصور حکمت

صفحه ۷

اعلام خطر مزدوران سرمایه

از عروج اعتراضات جنبش کارگری

صفحه ۱۲

سیاوش دانشور

ایران خودرو- مهرکام پارس - ایتکو پرس

دستمزدهای پرداخت نشده کارگران و دزدیهای کلان سرمایه داران

موازین محاکمات، حقوق متهمین و

مجرمین، لغو مجازات اعدام

ستون آخر،

در صفحات دیگر؛

"ما همه ترانه هستیم!"

سیاوش دانشور

پخش پیام حزب به کارگران در تهران، زنده باد شوراهای، "منشور آزادی، برابری، رفاه"، اطلاعیه جلسه گفت و شنود با رهبری حزب اتحاد کمونیسم کارگری در گوتنبرگ، "چشممان به جمهوری کارگری روشن!"

بیدادگاههای اسلامی ...

علیه این بیدادگاهها با صدای بلند اعلام انزجار میکنند بلکه علیه تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی و ساواک شاهنشاهی و کل سیستم شکنجه و اعترافگیری در هر گوشه جهان اعلام انزجار میکنند و هدفشان را برپائی جامعه و نظامی قرار داده اند که از این توحش تاریخی عبور کند و نقطه پایانی بر آن بگذارد.

سخن و حرف هیچ کسی را در شرایط زیر فشار و شکنجه نباید پذیرفت و یا برای آن کوچکترین مشروعیتی قائل شد. "حقیقتی" که زیر شکنجه "کشف" شود، نه برای مردم، نه برای راوی، و نه حتی برای شکنجه گران مفت نمی آرد. اکثریت عظیم قربانیان شکنجه، در یک شرایط آزاد و امن، علیه آنچه که بر آنها گذشته است سخن گفته اند. اگر امروز احمدی نژاد و رادان و فیروز آبادی و هر شکنجه گر "متخصص" را یکدور زیر پروسه سیستماتیک شکنجه در اوین قرار دهند، شک نکنید که به هر چیزی "اعتراف" میکنند. شک نکنید که "اعتراف" میکنند که عامل مسقیم خود موساد و سیا بوده اند. سوال اینست اگر این نمایش استیصال کسی را مجاب نمیکند و تاثیری دگرگون کننده در افکار و حرکت مردم ندارد چرا ادامه دارد؟

داستان شکنجه در زندان های دولتی و خصوصی، مستقل از اینکه کجای این کره خاکی لجن گرفته هر روز صورت میگردد، یک ابزار حفظ قدرت ارتجاع و یک ابزار "قدرت نمائی" برای ارباب جامعه و مخالفین و حتی غیر سیاسیون و مجرمین جنائی است. هدف شکنجه ایجاد وحشت، انهدام هویت فردی و جمعی، تحمیل سلطه و حفظ قدرت است. همینطور بر همه روشن است که نفس شکنجه، ادوات شکنجه، و

روشهای "علمی" آن امری "ایرانی" و "اسلامی" نیست بلکه یک تحفه تاریخی - جهانی و میراث نظامهای عهد عتیق، و در دنیای سرمایه داری محصول مهمترین سازمانها و سرویس های امنیتی جهان است. روشها و آموزشها و تجاریبی که توسط هر امام و فرقه و شاه و دیکتاتوری و حتی مهد دمکراسی، برای حفظ موقعیت خود و تحمیل آن بر جامعه مورد استفاده قرار میگیرد. بورژوازی در این زمینه، درست مانند استثمار و بهره کشی، هیچ اختلافی ندارد. فوئش اختلاف برسر دامنه شکنجه "مجاز و غیر مجاز" باشد. اختلاف با ارتش و زندان و شکنجه و قوانین و "دادگاه" اش جزو ضروری تامین منافع سیاسی و اقتصادی طبقه ای است که حکومت میکند. ساواک شاه و زندانهایش اساسا روی دوش مدلها و تجارب موساد و سیا برپا شد. سازمان اطلاعات جمهوری اسلامی مضاف بر اینها از آخرین "دستاوردهای" جهانی در این زمینه بهره میجوید.

نه فقط جامعه بطور کلی این شوهای مضحک و پرورنده سازیهها را جدی نمیگیرد بلکه حتی در چهره خود برپا دارندگان این نمایشات شنیع ذره ای از اطمینان خاطر و مشروعیت دیده نمیشود. تماما نمایش استیصال است. این نمایش بن بست رژیم است که برای بقا ناچار است نه فقط از مردم معترض قربانی بگیرد بلکه هر روز لایه ای از "خودیها" را به بیرون نظام پرت کند. واضح است این مسیر همیشه به نتایج مورد دلخواه نرسیده است. در بسیاری موارد رژیمهای سیاسی در متن آن بزیر کشیده شدند و در مواردی با کودتاهای خونین و قتل عامهای وسیع دوره ای برای خود وقت خریدند.

جنگ درون حکومتی به حکم

موقعیت جمهوری اسلامی ادامه خواهد یافت و قربانیان بیشتری خواهد گرفت. این جنگ اما هدف اساسی اش منکوب کردن مردم سرنگونی طلبی است که با اسم رمز "اعتشاش گران" از آنها نام برده میشود. معضل اینست که بیدادگاههای اسلامی قابلیت ارباب دهه شصت را ندارند و همراه با تجاوز و قتل عام جوانان به وسیله بی اعتباری مطلق حکومت تبدیل شده اند. اما این حکومت راهی دیگر را بروی خود باز نمیبیند، اختناق و وحشت اسلامی با همین روشها سرکار آمد و با همین روشها میخواد سرپا بماند. هر کسی در این نظام یک ذره این تاریخ سی ساله را هم بزند بوی تعفن بلند میشود، مرتضوی ها و احمدی نژادهای هر دوره و شخص شخیص خود را می یابد، و به "حضرت امام" میرسد. و همه این را میدانند، چه مردمی که سه دهه قربانی این اوضاع بوده اند و چه حتی آنهایی که میخواهند از قربانیان امروز همین دستگاه که خود افتخار تاسیس و برپائی اش را دارند یک "قهرمان" و یک "اسطوره" بسازند.

در یک مقیاس تاریخی اما همه اینها جزو "ناقهرمانان" و مجریان قتل عام کمونیستها و کارگران و مردم آزادیخواه و مخالفین سیاسی بوده اند. این تاریخ جمهوری اسلامی است و آنها که در این نظام بودند همه برسر یک سفره خونین نشستند. تفاوتی اگر هست اینست که این قطار امروز برای تداومش نیازمند جراحی درونی است. ما این جراحی را به تاریخ واقعی نابودی مخالفین سیاسی در این نظام ضمیمه میکنیم. ما در مقابل کسانی که میخواهند تاریخ را از "قربانیان وقایع اخیر" بنویسند،

کل این سیستم توحش و بربریت اسلامی سرمایه داران را نفی میکنیم. باید نظام و سیستمی را برپا کرد که بطور عینی نفعی در سازماندهی شکنجه و قتل و حذف مخالف سیاسی نداشته باشد و هر نوع این اعمال قانونا جرم جنائی سنگین و قابل پیگرد محسوب شود. مسئله بسادگی اینست که جامعه امروز بر پایه یک خشونت و نابرابری بنیادی تر استوار است. جامعه ای که بر اساس کار مزدی هر روز بزرگترین بی حرمتی و خشونت را علیه اکثریت عظیمی سازمان میدهد، جبرا سیستم قضائی و قانونش نیز انعکاسی از این واقعیت است و شکنجه هم یک ابزار کارش است. پایان دادن قطعی و ریشه ای به خشونت سازمانیافته و سیستماتیک و مناسبات مبتنی بر زور و اطاعت و استثمار، در عین حال به معنای نابودی کار مزدی و مناسبات اجتماعی متکی بر آن است.

مردم ایران روزی مسببین قتل و شکنجه و ترور را در دادگاههای منتخب و عادلانه و علنی محاکمه خواهند کرد. چنین محاکماتی نه بدلیل عقاید افراد بلکه بدلیل عمل مشخصی است که هر فرد معین انجام داده و موجب نفی حیات و نابودی و ضربات جبران ناپذیر به شهروندان دیگری شده است. هدف چنین محاکماتی نه انتقام بلکه کشف حقیقت و عبور از دوران وحشت است. جامعه ای که مجازات اعدام و شکنجه و جرم سیاسی و زندانی سیاسی و حبس ابد را نفی میکند، بدوا بیدادگاههای اسلامی و سلطنتی و عدالت شکمی و دلخواهی طبقه حاکم را نفی میکند. این شرط ورود جامعه ایران به یک تاریخ جدید است که انسان و حرمت و حق او محور مناسبات اجتماعی باشد.*

کارگران!

علیه سرمایه داری بپاخیزید!

موازن محاکمات، حقوق متهمین و مجرمین، لغو مجازات اعدام

موازن محاکمات

اصل در کلیه محاکمات بر برائت متهم است.

محاکمات باید بدور از تحریک و پیشداوری و در شرایط منصفانه برگزار شود. محل محاکمه، قاضی و هیات منصفه باید به نحوی تعیین شوند که این شرایط تامین گردد.

متهم و وکیل او حق دارند قبل از محاکمه از کلیه ادله و مدارک و شهود دادستان، و یا طرف شاکی، مطلع شوند و آنها را بازبینی کنند.

حکم هر دادگاهی حداقل یکبار قابل فرجام خواهی توسط متهم، دادستانی و یا هر دو سوی دعاوی حقوقی است.

منوعیت دامن زدن به پیشداوری عمومی نسبت به محاکمات و افراد درگیر در آن مادام که محاکمه خاتمه نیافته است.

منوعیت محاکمه افراد در شرایط و محیطی که فشار افکار عمومی امکان یک محاکمه بیطرفانه را سلب و یا خدشه دار کرده باشد.

شهادت پلیس در محاکمات ارزشی معادل شهادت سایر شهود دارد.

قاضی و دادگاه باید کاملاً از روند بازپرسی و تحقیق مستقل باشند. صحت قانونی پروسه تحقیق باید توسط قضات ویژه ای مورد نظارت و تأیید قرار بگیرد.

در قوانین جزایی تعدی و تجاوز به جسم و آسایش روحی انسان ها، خشونت علیه کودکان، خشونت علیه زنان، جرائم ناشی از تعصب و نفرت گروهی و جرائم توأم با اعمال خشونت و اراغاب باید جرائم بسیار سنگین تری در قیاس با تعدی به حقوق ملکی و اموال اعم از خصوصی و دولتی محسوب گردند. مجازات های انتقامی و باصطلاح عبرت آموزانه باید با مجازات های معطوف به اصلاح مجرم و مصون داشتن جامعه از وقوع مجدد جرم جایگزین شود.

حقوق متهمین و مجرمین

بدون اعلام جرم فقط ۲۴ ساعت اجازه بازداشت وجود دارد. این بازداشتگاه موقت نباید زندان باشد، بلکه بخشی از مقر نیروی انتظامی است که تسهیلات متعارف را دارد.

قبل از دستگیری باید حقوق فرد بازداشتی به اطلاع او برسد.

هرکس حق فراخواندن وکیل و یا شاهد برای دستگیری و بازجویی خود را دارد. هرکس حق دارد حداکثر تا یکساعت پس از بازداشت دو بار تلفنی با وکیل و نزدیکان خویش و یا هرکس که صلاح میدانند تماس بگیرد.

ماموران انتظامی قبل از اعلام جرم حق ندارند بدون اجازه فرد از او انگشت نگاری کنند، عکس بگیرند و یا آزمایش های پزشکی و تست های کروموزومی بعمل بیاورند.

به مجرد دستگیری باید بستگان درجه یک بازداشتی و یا هرکس که خود او تعیین کند از بازداشت وی مطلع شوند.

هر نوع شکنجه، اراغاب، تحقیر و اعمال فشار فکری و روانی بر افراد بازداشتی، متهمین و محکومین مطلقاً ممنوع است و مبادرت به آن جرم جنایی محسوب میشود.

کسب اعتراف با تهدید و تطمیع ممنوع است.

مقاومت غیر خشونت آمیز در برابر دستگیری، تلاش غیر خشونت آمیز برای فرار از زندان و یا اجتناب از دستگیری به خودی خود جرم نیست.

نیروهای انتظامی بدون کسب اجازه از خود فرد و یا از مرجع قضایی صاحب صلاحیت حق استنطاق و بازرسی شهروندان و یا ورود به اماکن خصوصی آنها را ندارند.

استقلال پزشکی قانونی و نهادهای تخصصی و لابراتوارهای فنی و علمی و پزشکی که وظیفه بررسی مدارک عینی جرم را برعهده میگیرند، از پلیس و مراجع انتظامی. این نهادها باید تابع دادگستری باشند.

مرجع دریافت و بررسی شکایت از پلیس باید مرجعی مستقل از پلیس و نیروهای انتظامی باشد.

نتایج تحقیقات این مرجع باید علناً به اطلاع عموم برسد.

کل پرونده ها و اطلاعات نیروهای انتظامی در مورد هر فرد باید به سهولت برای او قابل دسترسی و مطالعه باشد.

ناظر بودن قوانین کار و امور اجتماعی و رفاه و بهداشت عمومی بر شرایط زیست و فعالیت اقتصادی زندانیان.

اداره زندانها باید بر عهده نهادهای مستقل از پلیس و نیروهای انتظامی و تحت نظر مستقیم دادگستری قرار گیرد.

هیات های بازرسی منتخب مردم حق دارند به تشخیص و انتخاب خود ولو بدون اطلاع قبلی از زندان ها بازدید و بازرسی نمایند.

لغو مجازات اعدام

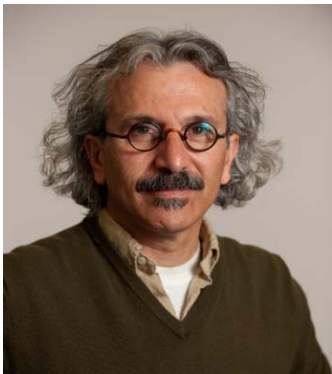
مجازات اعدام باید فوراً لغو گردد. اعدام یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد (نقص عضو، تنبیه بدنی، و غیره) تحت هر شرایطی ممنوع است. همچنین مجازات حبس ابد باید لغو شود.

از یک دنیای بهتر برنامه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

وقتی کارگر از انقلاب صحبت میکند باید دقیقاً بداند که چه چیز میخواهد و چه چیز نمیخواهد. ما خواهان انقلاب کارگری علیه کل سیستم سرمایه داری و کل قدرت طبقه سرمایه داری هستیم.

ما خواهان انقلاب کمونیستی هستیم که جامعه موجود را از بنیاد دگرگون میکند!

منصور حکمت



علی جوادی

فصل مشترک های

"جنبش ناسیونالیسم راست پرو غربی" و "جناح سبز حکومتی"

"حفظ نظام در مرحله کنونی گزینه ای واقعگرایانه است"

گفتگوی داریوش همایون با "تلاش" حاوی مطالب و نقطه نظرات جدید در زمینه سیاست یک گرایش از جریانات ناسیونالیسم محافظه کار طرفدار غرب در قبال "جنبش سبز"، اهداف این جنبش در مرحله کنونی، نقش "رهبران مذهبی" در جریان سبز حکومتی، سیاست این گرایش در رابطه با نقش و جایگاه مذهب و دستگاه مذهب در جامعه است. به این سیاستها باید پرداخت. اما پیش از آن ضروری است به نکته ای در زمینه نقد و افشای چنین سیاستهایی اشاره مختصری بکنم.

چرا باید سیاستهای این گرایشات را بطور همه جانبه ای نقد کرد؟

شاید پاسخ به این سؤال برای بسیاری بیش از حد روشن و واضح باشد. مگر کسانی که برای "آزادی، برابری و حکومت کارگری" و "یک دنیای بهتر" مبارزه میکنند تردیدی در نقش و اهمیت نقد این سیاستها دارند؟ اما پاسخ دقیقا در همینجا نهفته است. متأسفانه گرایشاتی در طیف "چپ" نه تنها در نقد این گرایشات راست و محافظه کار ارتجاعی کوتاهی میکنند بلکه اساساً مشغول سر هم بندی کردن و ارائه طرحهای در زمینه "اتحاد" با این گرایشات متعدد این جنبش دست راستی هستند. این "همانگی" ناشی از "چپ" شدن جریانات راست و یا تغییر سیاست عملی و تغییر مواضع سیاسی شان نیست. بر عکس حاصل چرخش به راست و نتیجتاً همسویی با این جریانات راست طرفدار غربی در چنین شرایطی است. سیاست های اخیر جریان موسوم به "حزب کمونیست کارگری" نشان یک چنین گرایشی است. اگر زمانی لیدرشیب این حزب مدعی بود که

جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم دارای هویت و محتوای سوسیالیستی است و نتیجتاً به این بهانه بهایی به نقد گرایشات دست راستی نمیداد، و متعاقباً خطر این گرایش و نفوذ این جریانات در مبارزه بر سر قدرت سیاسی را کم رنگ میکرد. امروز عملاً این تئوریهای ساده انگارانه پوپولیستی و یا به عبارت دیگر چوبدستی ها و زورق چپ تئوریهای خود در این زمینه را به کناری انداخته و در جریان عمل واقعی و بدنبال تعمیق شدن در سیاست راست به دنبال همراهی و متحد کردن جریانات متعدد سرنگونی طلب و از جمله جریانات راست پرو غربی است. اخیراً اعلام کرده اند که "ده فرمان انقلاب" طرح و پلاتفرمی برای اتحاد همه نیروهای سرنگونی طلب اعم از ناسیونالیست پرو غربی تا جریانات سبز است. به نظر "منشور سرنگونی شان" را قرار است با نیروهای نامتجانس اردوی سرنگونی طلبی اعم از راست پرو غربی تا بخشی از جریانات ملی اسلامی پایه ریزی کنند. و چرا که نه؟ مگر نه اینکه اگر جناح موسوی قول دهد با جناح خامنه ای و احمدی نژاد مقابله کند، این جریان هم نشان افتخار "همراهی با مردم" را نصیب شان خواهد کرد؟

اما مستقل از تلاشهای ناشی از چرخش به راست برخی گرایشات چپ باز هم باید بر ضرورت نقد این جریانات تاکید کرد. واقعیت ساده این است که ما برای یک حکومت کارگری، برای یک جامعه آزاد سوسیالیستی مبارزه میکنیم. جریانات دست راستی اعم از ناسیونالیست پرو غربی و یا جریانات سبز برای یک حکومت سرمایه داری، متکی بر بازار آزاد و رقابت و سلطه سرمایه بر شئونات زندگی کارگر و توده های مردم زحمتکش، حال با اسلام یا

بدون دخالت همه جانبه دستگاه مذهب و اسلام، تلاش میکنند. این دو تلاش برای دو آینده کاملاً متفاوت است. نقطه سازش و یا فصل مشترکی در این مبارزه موجود نیست. هرگونه کم رنگ کردن این هدف مبارزاتی نشان عریان و بالفعل شدن گرایش راست در این جریانات است. جنبش کمونیسم کارگری یک جنبش خلاف جریان است. راه خود را همواره با نقد و کنار زدن گرایشات راست و مسلط در جامعه هموار میکند. تلاش برای روشن کردن تمایزات آلترناتیوهای متفاوت اجتماعی در جامعه و نیروهای سرنگونی طلب یک رکن جلب و روی آوری توده کارگر و مردم زحمتکش به صفوف کمونیسم کارگری است.

واقعیت این است که اتحاد گرایشات سرنگونی طلب نه امری واقعی است، نه مطلوب است و نه ممکن. کنار زدن نقطه سازشها و ایستگاههایی که جریانات راست و محافظه کار در مقابل مبارزات توده های مردم قرار میدهند یک وظیفه دائمی ما کمونیستها است. با این مقدمه به نقد نقطه نظرات داریوش همایون میپردازیم.

فصل مشترکها با جریان سبز حکومتی

"تلاش" میپرسد، مدافعین جنبش سبز بسیار متنوع و از نظر جهانی متنوع و افکار و آرمانها متفاوت است. در این مقطع معنای پیروزی برای این نیروهای متنوع چیست؟ داریوش همایون پاسخ میدهد. "شکست احمدی نژاد اولویت این مرحله جنبش است". و اضافه میکند: "جنبش سبز پشتیبانان بی شمار در هر سطح دستگاه حکومتی و

رهبری مذهبی دارد. ... شرطش آن است که آنها از خود جنبش سبز احساس خطر نکنند." و در جای دیگری می افزاید: "حضور بخشی از همین نظام، از بهترین سویه (جنبه) های این جنبش است." این بیانات صریح موضع یک گرایش قوی جنبش ناسیونالیسم غربی در قبال اهداف و چشم انداز نیروهایی است که تشکیل دهنده "جنبش سبز" هستند.

۱- در نقد و بررسی ابتدانا باید حساب مردم سرنگونی طلبی را که از شکافها و مجاری کشمکشهای جناحهای رژیم اسلامی و برای سرنگونی آن تلاش میکنند از حساب جریانات و نیروهایی که دارای افق و سیاست مشترکی با جناحی از حاکمیت هستند، جدا کردند. "موسوی بهانه است، هدف کل نظام است" این بیان واقعی حرکت مردم سرنگونی طلب در استفاده مقطعی از این شکافها برای حضور گسترده و میلیونی در سیاست جامعه و در دستور روز قرار دادن تصرف قدرت سیاسی است. مردم رژیم اسلامی را در هیچ شکل و شمایل آن نمیخواهند. از جدال جناحها استفاده میکنند اما بازیچه و یا سیاهی لشکر یک جناح در مقابله با جناح دیگر نیستند. تلاش جناح سبز حکومت اسلامی برای سوار شدن بر جنبش سرنگونی طلبانه توده های مردم و قالب زدن بر آن یک اقدام از پیش شکست خورده است. مردم شاید به سوت این جریانات به میدان اعتراض روی آورند اما بدون تردید با سوت این جریانات از ادامه مبارزه خود و پیشروی دست نخواهند کشید. بعلاوه این نقش ابزاری جدال جناحهای رژیم اسلامی به هر

فصل مشترک های

"جنبش ناسیونالیسم راست پرو غربی" و
"جناح سبز حکومتی" ...

میزان که توازن قوای جامعه به نفع مردم و مبارزه علنی میلیونی تغییر کند، مردم نیز این مجاری غیر مستقیم پیشبرد مبارزه خود را با مجاری مستقیم مبارزه متناسب با توازن قوای سیاسی تعویض خواهند کرد. در حال حاضر نیز مردم به دنبال جناح اصلاح طلب حکومتی روانه نیستند، واقعیت بر عکس است. این جناح موسوی - کروی - خاتمی است که برای بقاء خود در حاکمیت اسلامی ناچار به دنبال مردم روانه شده اند. روانه شده اند تا کنترل و مهارش کنند. روانه شده اند تا آن را منحرف و در راستای اهداف ارتجاعی جناحی خود قرار دهند.

۲- دفاع حزب مشروطه و داریوش همایون از جریان اصلاح طلب حکومتی یکباره و تعجب آور نیست. این حزب در دوران عروج خاتمی به دفاع از جنبش ارتجاعی دوم خرداد پرداخت و امید و آرزوهای خود را به این جنبش گره زد. در آن زمان روشن و بی مهلبا از یک جناح رژیم در مقابل جناح دیگر رژیم دفاع کردند. سیاست شرکت در مضحکه انتخاباتی را در دستور جامعه قرار دادند. بی آبرویی مفراط و تضعیف سیاسی محصول چنین سیاستهای ارتجاعی بود. بطوریکه بعدها بسیاری از ادبیات آن روز را از انظار پنهان کردند. اما تاریخ تکرار میشود. فقط ما نمیدانیم مارکس احتمالا چه لقبی برای تکرار چند باره یک رویداد تراژیک و تکرار مضحک آن میداد؟ امروز هم همان سیاست را در اساس دنبال میکنند با این تفاوت که ویژگی های "جنبش سبز" به آنها اجازه میدهد راحت تر این سیاست ارتجاعی را دنبال کنند.

۳- داریوش همایون یک نظریه

دارای یک رکن واقعی است. از این رو که جریانات ملی اسلامی با سراسیمگی سقوط رژیم اسلامی تجزیه شده و افق خود را در جامعه از دست خواهند داد. نتیجتاً بخشهایی از این نیروها جذب این جنبش خواهند شد. این آن نوری در انتهای تونل است که این جریان به آن امید بسته است.

۴- سرنگونی رژیم اسلامی بر خلاف خواست توده های مردمی که در ابعاد میلیونی به میدان آمده اند، هدف فوری این جریانات نیست. رسماً و بدون پرده پوشی اعلام میکنند که "شکست احمدی نژاد اولویت این مرحله جنبش است." شکست و نه حتی سرنگونی قطعی این جناح از رژیم آدمکشان اسلامی هدف جامعه از نقطه نظر این جریان است. اما از نقطه نظر این جریان خواست و با مطالبه سرنگونی کلیت رژیم اسلامی یک "شعار و راه افراطی" است که باید توده های مردم را از آن برحذر داشت. اگر جریانات سبز حکومتی تلاش میکنند اعتراضات جامعه را به سنگری برای بقاء خود و حفظ مناسبات رژیم اسلامی تبدیل کنند، این جریانات میکوشند مردم را کم توقع کنند. انتظارات آنها را به اهداف کوچک و ناچیز محدود کنند. مردم متوقع، با اهداف والای سیاسی و رادیکال و انسانی هدفی است که باید مورد تعرض قرار بگیرد. در اینجا فصل مشترک این گرایش محافظه کار دست راستی و سیاست ارتجاعی جریانات توده ایستی و اکثریتی در این مقطع قابل مشاهده است. این امری تصادفی نیست. ناشی از منافع مشترک طبقاتی و اجتماعی این دو جنبش ارتجاعی طبقات حاکمه در جامعه است.

۵- یک مطلوبیت جریان سبز حکومتی از نقطه نظر جریانات ناسیونالیست سلطنت طلب وجود "رهبران مذهبی" در "جنبش سبز" است. وجود بخشی از جریان کثیف دستگاه مذهبی -

حکومتی در این جریان از قرار یک نقطه قوت این صف است. صریح و بدون لکننت زبان و فکر اعلام میکنند که وجود مرتجع ترین مرتجعان یعنی "مراجع مذهبی" حکومتی یک نقطه قوت این جنبش است. این ارزیابی نشانگر نقش و جایگاهی است که کلا دستگاه مذهب و آخوندهای کثیف حکومتی در سیستم حکومتی مورد نظر این جریانات و در این جنبش ایفا میکند. مذهب همواره یک رکن حاکمیت دستگاه سلطنت و طبقه حاکمه بوده است. در بند و بست و سازش و بده بستان با متولیان دستگاه مذهب استاندند. فوت و فن این معاملات کثیف را طی سالیان همکاری با یکدیگر بخوبی آموخته اند. مذهب سم و زهری است که این جریان برای حاکمیت به آن نیازمند است. افیون توده ها است. نیاز سرمایه برای تداوم حاکمیت سیاسی است. بدون مذهب نمیتوانند توده های مردم را به کم قانع کنند، مصائب ناشی از حاکمیت یک نظام استعمارگر را در اذهانش موجه و بخشا ناشی از "مشیت الهی" قلمداد کنند. اما هر درجه تاکید بر نقش مذهب و قرار دادن مذهب در پروژه این جریانات صرفاً به معنای قرار دادن این جریانات در مقابل مردمی است که برای بزرگ کشیدن حکومت اسلامی و جریان اسلامی حاکم بر جامعه در ابعاد میلیونی پا به میدان گذاشته اند.

۶- داریوش همایون بمنظور جلب "رهبری مذهبی" به صف جناح سبز حکومت میگوید: "شرطش آن است که آنها از خود جنبش سبز احساس خطر نکنند." و باید پرسید که ایشان چه "فداکاریهایی" بمنظور برطرف کردن "احساس خطر" این اوباش مذهبی در دستور کار سیاسی حزب و جنبش متبوعشان قرار خواهد داد. بنظر پاک کردن پرونده جنایت آنها یک گوشه از این تلاش ارتجاعی است. اعلام وفاداری به نقش و جایگاه و باز گذاشتن دست این بزرگان گله اوباش مذهبی در غارت اموال و زندگی مردم بخش دیگری از این رفع "احساس خطر" است. در عین حال باید منتظر

فصل مشترک های

"جنبش ناسیونالیسم راست پرو غربی" و
"جناح سبز حکومتی" ...

"ابتکارات" بیشتر این جریانات بود.

"حفظ نظام در مرحله کنونی
گزینه ای واقعگرایانه"

مردم برای بزیر کشیدن رژیم اسلام به میدان آمده اند. مرگ بر دیکتاتور، مرگ بر خامنه ای و مرگ بر جمهوری اسلامی شعارهایی است که در خیابانها در مقابل دستجات مسلح و چاقوکش رژیم فریاد زده میشود، در عین حال این جریان وقیحانه اعلام میکند که "حفظ نظام در مرحله کنونی گزینه ای واقعگرایانه" است. این سیاستی است که حتی جریانات دنباله اصلاح طلب حکومتی مانند جریانات توده ای و اکثریتی کمتر با چنین صراحتی آن را بیان میکنند. اما این جسارت و شفافیت ارتجاعی از کجا مایه میگردد؟ برای پاسخ باید به جوهر تلاشهای این جنبش در مقابله با تلاش کمونیسم و طبقه کارگر اشاره کرد. واقعیت این است که ضدیت این جریان با تلاش طبقه کارگر و کمونیسم در برپایی نظامی آزاد، برابر و مرفه و ایجاد یک حکومت کارگری متضمن چنین شرایطی و یک وجه مهم تقابل این جریانات در کشمکشهای جامعه است. ما همواره تاکید کرده بودیم که یک پایه تلاش این جریانات برای کنار زدن رژیم اسلامی قرار گرفتن در موقعیت مناسب تر بمنظور مقابله با تلاش کارگر و کمونیسم در جامعه است. از قرار باید اضافه کرد یک رکن دیگر فعالیت این جریانات بمنظور مقابله با کمونیسم و کارگر چنانچه نتوانند خود در راس قدرت سیاسی قرار بگیرند، حفظ این قدرت سرکوبگر و آدمکش است. این نیرو در دوره های گذشته همواره هر زمان که تهدید خطر جنگی افزایش پیدا میکرد با صراحت اعلام میکرد که در صورت "حمله نظامی" دست به پشتیبانی از رژیم اسلامی خواهند زد. اما

به هر حال تاکنون در مقابله با کودکان اصلاح طلب حکومتی گفته میشود که حقوق مدنی و آزادیهای فردی انسانها در جامعه با حکومت اسلامی و قوانین اسلامی در تناقض است. رسیدن به هر درجه از آزادی و برابری انسانها، برابری زن و مرد، در هم شکستن آپارتاید جنسی مستلزم بزیر کشیدن و سرنگونی حکومت اسلامی است. اکنون مشاهده میکنیم که درست در گرماگرم اعتراضات و خیزش توده های مردم این جریان اعلام میکند که راه رسیدن به اهداف ادعایی شان از سرنگونی رژیم اسلامی نمیگذرد. به همین سادگی! این مساله از یکطرف نشان نزدیکی های نفرت انگیز بنیادهای نظام طبقاتی مورد نظر این جریان و نظام حکومتی اسلامی است. از طرف دیگر نشان هراس این جریانات از پتانسیل و توان جنبش سرنگونی و شکل گرفتن یک انقلاب عظیم اجتماعی و کارگری از دل این جنبش است.

۳- یک نتیجه خیزش عظیم توده

های مردم در جامعه تشدید پلاریزاسیون سیاسی و قطب بندیهای اجتماعی است. به اعتباری گرایشهای سیاسی و اجتماعی در کوران محک سیاسی قرار داده شده اند. در چنین شرایطی حشو و زوائد سیاسی شان به کناری زده شده است. نظرات داریوش همایون و حزب مشروطه را تنها در چنین چهارچوبی میتوان توضیح داد.

۴- "گزینه حفظ نظام" اسلامی اگرچه امروز بمنظور مقابله با جنبش سرنگونی و تلاشهای مردم بپاخواسته برای این جریان یک گزینه است، اما برای مردم آزادیخواه و برابری طلب، برای مردمی که سی سال تحت حاکمیت این ارتجاع سیاه قرار داشته اند تنها موضوع سرنگونی و نابودی است. اگر جریان سبز حکومتی نمیتواند مردم را به سازش بکشاند و اعتراضات را در مجاری قانون اساسی و برای حفظ رژیم اسلامی سوق دهد، این جریان به طریق اولی چنین شانس برای تداوم حاکمیت سیاه مذهبی بر جامعه نخواهد داشت.*

پخش پیام حزب
به طبقه کارگر در تهران

بنا به گزارش دریافتی، دیروز یکشنبه اول شهریور ماه، مناطقی از شهر تهران تحت پوشش یکی از تیمهای تبلیغاتی حزب اتحاد کمونیسم کارگری قرار گرفت.

خیابان های کارگر شمالی، فاطمی، محلات اطراف اداره آمار و سازمان آب، کوچه محل جان باختن ندا آقا سلطان، و بخشهایی از اطراف پارک لاله تحت پوشش تبلیغات حزبی قرار گرفت. رفقای تیم تبلیغاتی حزب در این مناطق صدها نسخه از پیام حزب به کارگران را توزیع گردید. در بسیاری موارد فعالین حزب با استقبال پر شور جوانان و مردم روبرو شدند.

حزب تلاش و ابتکار انقلابی همزمان کمونیست را ارج مینهد و به آنها خسته نباشید میگوید.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۴ اوت ۲۰۰۹ - ۲ شهریور ۱۳۸۸

امروز در گرماگرم تلاش مردم برای سرنگونی رژیم نیز اعلام کرده اند که "حفظ نظام" برایشان یک "گزینه" است. لازم نیست به کنکاش این سیاست پرداخت. عمق کثافت چنین سیاستی نیازی به موشکافی ندارد. اما این بار بهانه شان نه جنگ احتمالی بلکه این است که بر "ویرانه جمهوری اسلامی" نمیتوان به لیبرال دمکراسی دست یافت؟

۱-مسلمان نمیتوان ادعای کسب "لیبرال دمکراسی" جریان سلطنت طلب را جدی گرفت. جریانی که "حزب رستاخیز" را پایه گذاشته است هر چقدر هم رنگ عوض کرده باشد نمیتواند مدعی "لیبرال دمکراسی" در جامعه باشد. جریانی که خواهان ابقای یک نظام سلطنتی مادام العمر در جامعه است نمیتواند مدعی هیچ نوع "دمکراسی" و مشروعیت و یا سلب مشروعیت از حکومت سلطنتی در یک پروسه "دمکراتیک" باشد. جریانی که هنوز بند نافش از مذهب و دستگاه مذهب قطع نشده است، از هم اکنون اعلام میکند که حاضر به هر معامله و بند و بست با این گله آخوندهای دزد و مفت خور است، چنین جریانی نمیتواند مدعی "لیبرالیسم" در جامعه باشد. یا نه؟ شاید باید بپذیریم که این عین "لیبرال دمکراسی" در دوران معاصر و نوع "ایرانی" و "سلطنتی" اش است. به هر حال کاسه داغ تر از آتش نمیتوان شد. نتیجتاً باید گفت روشن است که مساله مردم نه "دمکراسی" بلکه آزادی و رهایی و خلاصی از قید و بند اسلام، حکومت اسلامی، عقب ماندگی و اسارت و محدودیتهای طبقاتی حاکم بر جامعه است.

۲- سیاست جریانات راست در ایران ویژگی های تعجب انگیز بسیاری دارد. خودشان میگویند: "بی پدر و مادر" است. اشاره ای به روش سیاسی جنبش شان است.

عروج و افول اسلام سیاسی

گفتگوی مجله "پرسش" با منصور حکمت

اعتنا و مطرح تبدیل کرد.

پرسش: تعبیر شما از مفاهیمی چون بنیادگرایی اسلامی و اسلام سیاسی چیست؟ تفاوت این دو عبارت چیست؟

اسلام سیاسی از نظر من عنوان عمومی آن جنبشی است که اسلام را ابزار اصلی یک بازسازی دست راستی طبقه حاکمه و یک نظام حکومتی علیه چپگرایی در این جوامع میدانند و به این اعتبار در رقابت بر سر سهم خود از قدرت جهانی سرمایه با بخشهای دیگر و بخصوص با قطبهای هژمونیک جهان سرمایه داری کشمکش دارد. این اسلام سیاسی لزوماً محتوای اسکولاستیک و فقهی داده شده و متعینی ندارد. اسلام سیاسی لزوماً بنیادگرا و دکتربینر نیست. از انعطاف پذیری سیاسی و پراگماتیسم عقیدتی خمینی تا محافل خشکه مقدس در جناح راست حکومت ایران، از نهضت آزادی و مهدی بازرگان و امل و نیبه بری مکلا و کراواتی تا طالبان، از حماس و جهاد اسلامی تا یا "پروتستانیسیم اسلامی" امثال سروش و اشکوری در ایران، همه بخشهای مختلف این اسلام سیاسی اند.

قدرتهای غربی، و مدیا و دنیای دانشگاهی شان، مقوله بنیادگرایی را پیش کشیده اند تا رگه های تروریستی و ضد غربی این جریان اسلامی را از شاخه های پرو غرب و اهل سازش آن جدا کنند. ضد غربی ها را بنیادگرا مینامند و بنیادگرایی را میکوبند تا اسلام سیاسی بطورکلی را که از نظر آنها فعلاً یک رکن غیر قابل جایگزینی حاکمیت دست راستی و ضد سوسیالیست در منطقه است نگهدارند. اما جریانات ضد غربی لزوماً جناح خشکه مقدس و متعصبین فقهی در این جنبش نیستند. بنیادگراترین بخشهای اردوی اسلامی، نظیر طالبان و عربستان سعودی، نزدیک ترین یاران غرب هستند.

منصور حکمت: من عبارت بنیادگرایی اسلامی را بکار نمیبرم چون بنظر من تعبیر دست راستی هدفداری است که عامدانه تصویر گمراه کننده ای از اسلام و جنبشهای اسلامی معاصر بدست میدهد. آنچه واقعی است عروج اسلامی سیاسی است. اسلام سیاسی بنظر من یک جنبش ارتجاعی معاصر است و جز در فرم خویشاوندی ای با حرکتهای اسلامی اواخر قرن نوزده و اوائل قرن بیستم ندارد. از نظر محتوای اجتماعی و امر سیاسی-اجتماعی و اقتصادی ای که دنبال میکند، این جنبش جدید کاملاً در جامعه معاصر ریشه دارد. تکرار همان پدیده قدیمی نیست. این حاصل شکست و یا بهتر بگویم عقیم و نیمه کاره ماندن پروژه مدرنیزاسیون غربی در کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه از اواخر دهه شصت و اوائل هفتاد میلادی، و همراه آن افول جنبش سکولار-ناسیونالیستی ای بود که مجری اصلی این مدرنیزاسیون اداری و اقتصادی و فرهنگی بود. بحران حکومتی و ایدئولوژیکی در منطقه بالا گرفت. جنبش اسلامی در این خلاء ایدئولوژیکی سیاسی و سردرگمی بورژوازی بومی این کشورها بعنوان یکی از آلترناتیوهای راست برای تجدید سازمان حاکمیت بورژوازی در مواجهه با چپ و طبقه کارگری که با عروج کاپیتالیزم رشد پیدا کرده بود به میدان آمد. با اینحال بدون تحولات سال ۷۹-۱۹۷۸ در ایران، این جریانات بنظر من هنوز شانسی نداشتند و حاشیه ای میمانندند. در ایران بود که این جنبش خود را در یک حکومت سازمان داد و اسلام سیاسی را در کل منطقه به یک نیروی قابل

پرسش: تا چه حد بقدرت رسیدن اسلامیت ها بیانگر عقیدت مذهبیه است؟ آیا این یک برگشت مذهبیه در این جوامع است؟ رجعتی به ارزشها و باورهای دینی در زندگی فردی و اجتماعی؟

منصور حکمت: این بنظر من ریشه در احیای اسلام به مثابه یک دستگاه اعتقادی ندارد. این اسلام فقهی نیست، بلکه اسلام سیاسی است. مبنای آن معادلات سیاسی معینی است. بدیهی است که با بالا گرفتن قدرت اسلام سیاسی فشار برای احیای ظواهر مذهبیه در جامعه شدت میگیرد. اما این یک فشار سیاسی است. مردم به این فشار بعضاً تمکین میکنند. پشتوانه این "رنسانس" اسلامی خشونت و ترور است. در الجزایر به یک شکل و در ایران به شکل دیگر. در ایران واقعیت این است که برعکس، به تناسب عروج اسلام سیاسی و حاکمیت دینی، موج بازگشت ضد اسلامی در سطح معنوی و عقیدتی و در زندگی شخصی مردم به طرز خیره کننده ای بالاگرفته است. عروج اسلامی سیاسی در ایران مقدمه ای بر یک انقلاب فرهنگی ضد اسلامی و ضد دینی شده در اذهان مردم و بویژه نسل جوان شده است که با یک انفجار عظیم جهان را متوجه خود خواهد کرد و شیپور پایان عملی اسلام سیاسی در کل خاورمیانه را به صدا در خواهد آورد.

پرسش: ارونند آبراهامیان در همین میزگرد میگوید سقوط جمهوری اسلامی میخ آخر به تابوت جنبش اسلامی نخواهد بود، چون گرایشات دیگر، بخصوص غیر شیعی ها، میتوانند این شکست را بپای خود نویسند. آیا با این ارزیابی موافقت میکنید؟

منصور حکمت: بنظر من حرکت اسلامی با سقوط رژیم اسلامی در ایران در خاورمیانه و در سطح بین المللی از نفس



میافتد. بحث بر سر این نیست که ایران اسلامی یک مدل شکست خورده خواهد بود که دیگران میتوانند خود را از آن میرا بدانند. شکست جمهوری اسلامی در متن یک خیزش سکولاریستی عظیم توده ای در ایران رخ خواهد داد. خیزشی که دست به بنیادهای تفکر ارتجاعی اسلامی میبرد و آن را در افکار عمومی جهان نه فقط بی اعتبار، بلکه محکوم و رسوا میکند. شکست رژیم اسلامی چیزی از نوع سقوط آلمان نازی خواهد بود. هیچ فاشیستی نمیتواند بسادگی با صرف فاصله گذاری مکتبی و سازمانی میان خود و این قطب فروریخته مواضع و موقعیت خود را حفظ کند. کل این جریان دهها سال به رکود میکشد. شکست اسلام سیاسی در ایران، یک پیروزی آنتی اسلامیتی است که در محدوده ایران متوقف نمیشود.

پرسش: شما توصیف کشورهایهایی مانند ایران بعنوان کشورهای "اسلامی" را نمیپذیرید. چرا؟

منصور حکمت: هر تقسیم بندی و تیتر گذاری ای هدفی را دنبال میکند. اسلام در ایران هزار و چهارصد سال چرخیده و طبعا رنگ خود را به چیزهایی زده است. اما این فقط یک مولفه در ترسیم سیمای این جامعه است. همانطور که استبداد، سلطنت، حکومت پلیسی، عقب ماندگی صنعتی، قومیت، زبان، خط، پیشینه تاریخی، تاریخ سیاسی، رسوم پیشا اسلامی، مشخصات جسمی مردم، قد، قیافه و رنگ و رو، تماس و مرادفات بین المللی، جغرافیا و آب

عروج و افول اسلام سیاسی

گفتگوی مجله "پرسش" با منصور حکمت ...

هوا، وضع تغذیه، طول و عرض کشور، درجه تراکم جمعیت، مناسبات اقتصادی، نظام سیاسی، درجه شهر نشینی، آرشیتکتور و غیره و غیره. همه اینها مشخصاتی واقعی از آن جامعه را بیان میکند. حال اگر کسی اصرار دارد از میان صدها مولفه ای که بین ایران و پاکستان و فرانسه و ژاپن تفاوت‌هایی ایجاد میکند، بر حضور اسلام در برخی جوانب زندگی این جامعه انگشت بگذارد و این اسم را به پیشانی همه ما مردم، از ضد دین‌هایی مانند من و شما و دشتی و هدایت تا اکثریت عظیمی که نه خود را مومن میدانند و نه برای اسلام و آخوند تره خرد میکند، بچسباند حتما هدف خاصی را دنبال میکند. ایران جامعه ای اسلامی نیست. حکومت، اسلامی است. اسلام یک پدیده تحمیلی در ایران است، نه فقط امروز بلکه دوران سلطنت هم، و به ضرب زدن و کشتن سر کار مانده است. ایران یک جامعه اسلامی نیست. بیست سال است میخواهند بزور اسلامی اش کنند نتوانسته اند. اسلامی نامیدن جامعه ایران، بخشی از یک جهاد ارتجاعی برای اسلامی کردن آن است.

پرسش: آیا اسلام سیاسی را یک نیروی ماندگار در ساختار سیاسی کشورهای مسلمان نشین خاورمیانه و شمال آفریقا تلقی میکنید؟

منصور حکمت: ماندگاری یک مقوله نسبی است. بالاخره زمانی خواهد رسید که این منطقه اسلام را به تمامی دفع کند و به یک پدیده عتیقه تبدیل کند که اگر چه هنوز برای تماشا و مطالعه وجود دارد و حتی پیروانی دارد، عملاً نقشی در زندگی مردم بازی نمیکند. اما اینکه این زمان کی فرا میرسد تماما به روندهای سیاسی در این جوامع و بطور

مشخص به مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم گره خورده است. هنوز نسلهای بیشتری ممکن است ناگزیر به تحمل این اسلام باشند و حتما علما و محققینی هم اسلام را ابدی خواهند پنداشت. اما هیچ چیز ابدی و ساختاری ای در اسلامیت خاورمیانه نیست. جنبشهای انساندوست و آزادیخواه میتوانند پرونده اسلامیت را ببندند. در ایران مقطع خلاصی از اسلام میتواند بسیار سریع فرا برسد. بنظر من جمهوری اسلامی در جریان حذف شدن است و همراه آن اسلام سیاسی در ایران در هم کوبیده میشود. و اگر فشار سیاسی اسلام و اسلامیت حذف شود، آنوقت پوکی و بی عمقی آنچه سلطه فرهنگی اسلام بر جامعه ای مانند ایران قلمداد میشود بسرعت عیان میشود. ایران در ظرف چند سال از پایگاه قدرت اسلام سیاسی به مرکز و رهبر مبارزه با آن تبدیل خواهد شد.

یکی از اشکال بقاء اسلام سیاسی در منطقه بنظر من تروریسم است. مبارزه علیه تروریسم اسلامی بنظر من تا چندین سال پس از پیروزی سیاسی بشریت بر اسلام در منطقه همچنان ادامه خواهد داشت. برچیدن گروههای ترور اسلامی به وقت بیشتری احتیاج خواهد داشت.

پرسش: شما قبلا در نوشته‌هایی تجدید حیات جنبش اسلامی را تا حدود زیادی به مساله فلسطین و جدال اعراب و اسرائیل مرتبط کرده اید. شرکت کنندگان دیگر در این میزگرد در این تاکید ویژه شما بر جایگاه این کشمکش شریک نیستند.

منصور حکمت: بنظر من استاتیک به مساله نگاه میکنند. سوال فقط این نیست که جنبش اسلامی در پاسخ به چه معضلات و بر محور کدام تنشها عروج کرده است. هرچند حتی در همین محدوده هم جدال

اعراب و اسرائیل و مساله فلسطین و وجود یک "دشمن" قومی-دینی-امپریالیستی که ناسیونالیسم و سکولاریسم عرب در مقابل آن زانو زده است یک رکن عروج حرکت اسلامی بعنوان یک آلترناتیو مدعی حاکمیت است. سوال مهم تر اینست که در غیاب مساله فلسطین، در غیاب پیدایش کشور اسرائیل در این سرزمین معین، روندهای ایدئولوژیکی، سیاسی و فرهنگی جهان قرن بیستم کشورهای عرب نشین و مسلمان نشین خاورمیانه را به چه سمتی میبرد و تا چه حد این منطقه هم مانند آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی امکان انگره شدن در یک نظم جهانی "غربی" را میداشت؟ تا چه حد کاپیتالیسم، تکنولوژی، صنعت و سرمایه غربی با تمام عملکرد یکسان ساز و شبیه ساز اداری و فرهنگی اش در این منطقه رشد میکرد؟ تا چه حد اسلام مانند سایر ادیان در قرن بیستم به یک رگه برسیمت شناخته شده، مدرنیزه شده، تعدیل شده و ادغام شده در روینای سیاسی یک کاپیتالیسم جهانی تبدیل میشد؟ سوال این نیست که آیا مساله فلسطین و این کشمکش باعث عروج اسلام سیاسی نوین شده (که بنظر من سهم بسیار زیادی داشته است)، سوال این است که تا چه حد این کشمکش مانع انگره شدن مسلمانان و کشورهای مسلمان نشین در پیکره قرن بیستم و در نظم کاپیتالیستی جهان شده است، تا چه حد مساله رشد اقتصادی، انتقال تکنولوژی، انتگراسیون با فرهنگ غربی مسلط در جهان، پیدایش ارکان یک جامعه مدنی کاپیتالیستی، رشد نهادهای سیاسی و اداری منطبق با الگوی غربی و رشد رگه های فکری و فرهنگی غربی (از جمله سکولاریسم و مدرنیسم و لیبرالیسم) در این کشورها از وجود مساله فلسطین تاثیر منفی پذیرفته است. روند مدرنیزاسیون، سکولاریزاسیون و غربیگرایی در کشورهای اسلام زده از اوائل قرن بیستم آغاز شده بود و تا دهه شصت میلادی به نتایج زیادی هم رسیده

بود. اما غرب، بدلیل مساله فلسطین، بدلیل وجود یک کشمکش منطقه ای که سایه ای از یک قطب بندی اساسی جهانی در دوران جنگ سرد بود، بدلیل اتحاد استراتژیک اش با اسرائیل، کل مساله انتگراسیون کشورها و جوامع عرب نشین و مسلمان نشین خاورمیانه در اردوی جهانی کاپیتالیسم غربی را نامیوس و منتفی تلقی کرد. پاسخ واقعی به ارتجاع مذهبی فقط از سوسیالیسم بر میاید، اما عروج اسلام سیاسی میلیتانت در خاورمیانه حاصل شکست ناسیونالیسم و سکولاریسم و مدرنیسم بورژوازی در این کشورهاست که منطقی نمیتوانست و حتی میرفت اسلامیت را هضم کند. حتی اگر سخنی از پروتستانیسم اسلامی نبود، این روند نمیتوانست اسلام را در این جوامع در حداقل در همان جایگاهی قرار بدهد که کاتولیسیسم در ایرلند دارد. اما شرط این پیروزی بورژوازی، رشد کاپیتالیسم، رشد صنعت و انتقال تکنولوژی و سرمایه بود که بدلیل وجود کشمکش اعراب و اسرائیل در متن جنگ سرد، غرب تمایلی به آن نداشت. خاورمیانه و مردم آن در فرهنگ سیاسی غرب، شیطانی تصویر شده اند. این ها از پرسوناژهای منفی اصلی در فرهنگ سیاسی غرب پس از پیدایش اسرائیل اند. خاورمیانه برای غرب مانند آمریکای لاتین و آسیای جنوب شرقی نیست. یک منطقه ممنوعه است. بی ثبات است، مخاطره آمیز است، غیر قابل اتکاء است، خصمانه است. اسلام سیاسی در این حفره سیاه عروج کرده است. اگر مساله اسرائیل نبود، مشکلات مصر و ایران و عربستان و عراق، از قماش مشکلات برزیل و پرو و مکزیک بود. حتما اسلام سیاسی وجود میداشت، اما یک حرکت حاشیه ای و فرقه ای میماند و به بستر اصلی سیاست در این کشورها وارد نمیشد.

پرسش: شما سکولاریسم را چگونه تعریف میکنید؟ حدود ابراز وجود مذهب و حرکت‌های مذهبی در قلمرو سیاست و فرهنگ در یک

عروج و افول اسلام سیاسی

گفتگوی مجله "پرسش" با منصور حکمت ...

نظام سکولار چه میتواند باشد.

منصور حکمت: سکولاریسم را باید همانطور تعریف کرد که رایج است. رادیکالیسم زیادی نمیشود به این مقوله الصاق کرد. سکولاریسم یعنی جدایی مذهب از دولت و آموزش و پرورش. جدا بودن مذهب از هویت شهروندی و تعریف حقوق و اختیارات و وظایف شهروندان. تبدیل مذهب به یک امر خصوصی. وقتی مذهب فرد در تعریف مشخصات اجتماعی و سیاسی او و در تلاقی فرد و دولت و فرد و بوروکراسی وارد تصویر نشود. به این اعتبار سکولاریسم یک مجموعه شرایط حداقلی است. من، برای مثال، نمیتوانم تمام موضع خود در قبال جایگاه مذهب در جامعه را در این مقوله جای بدهم. من فقط خواهان سکولاریسم نیستم، بلکه خواهان مبارزه آگاهانه جامعه با مذهب هستم. خواهان آنم که همانطور که بخشی از منابع جامعه صرف مبارزه با مالاریا و وبا میشود، همانطور که علیه زن ستیزی، نژادپرستی، کودک آزاری آگاهانه سیاستگذاری میشود، نیرو و امکاناتی در جامعه صرف مذهب زدایی بشود. منظورم از مذهب، البته دستگاه مذهبی و ادیان تعریف شده است و نه اندیشه مذهبی و با حتی باور به مذاهب کهنه و موجود. من یک فرد ضد مذهبی هستم و خواستار آنم که جامعه محدودیت بسیار بیشتری، به نسبت یک مناسبات صرفاً سکولار، بر مذهب سازمانیافته و "صنایع دینی" اعمال کند. اگر قانون ادیان را موظف کند که خود را به صورت شرکتهای انتفاعی و موسسات خصوصی ثبت کنند، مالیات بدهند، بازرسی بشوند، قانون کار، قوانین ناظر به ممنوعیت تبعیض جنسی، حقوق کودکان، ممنوعیت نشر اکاذیب، ممنوعیت افترا و تحریک، قوانین حمایت حیوانات و غیره را رعایت کنند،

اگر با "صنعت مذهب" مانند "صنعت دخانیات" رفتار بشود، آنوقت تازه ما به یک موقعیت اصولی در قبال حدود ابراز وجود مذهب در جامعه نزدیک شده ایم.

پرسش: شاید فرق اینجاست که مذهب زدایی میتواند سرکوب باورهای معتقدان به این مذاهب معنی یا تلقی بشود. چطور میتوان مرز این موضع فعال ضد مذهبی را با نقض آزادی اندیشه و بیان ترسیم کرد؟

منصور حکمت: همانطور که گفتم من از مذهب سازمانیافته و "صنایع دینی" صحبت میکنم و نه باور مذهبی. هرکس میتواند هر اعتقادی داشته باشد و آن ابراز و تبلیغ کند و گرد آن سازمان بدهد. سوال اینست که جامعه چه مقرراتی برای محافظت خود وضع میکند. جامعه امروز سعی میکند کودکان را از تبلیغات صنعت دخانیات مصون کند. در مورد تبلیغات صنعت مذهب هم عین همین کار را میشود کرد. آدم سیگاری همه حقوق خود را دارد و میتواند هر نهاد و انجمنی در تبلیغ خواص توتون و اتحاد اهل دخانیات ایجاد کند. اما این به معنی کارت سبز به صنعت دخانیات نیست. دستگاه مذهب اسلام و ادیان اصلی دیگر (مسیحیت، یهودیت، هندوئیسم و غیره)، انجمنهای داوطلبانه معتقدین به اندیشههای معینی نیستند، نهادهای سیاسی و بنگاههای مالی بسیار عظیمی هستند که هرگز بطور واقعی حسابرسی نشده اند، تابع قانون سکولار جامعه نشده اند و در قبال اعمال خود مسئولیت قبول نکرده اند. هیچکس حاجی روح الله خمینی را برای دادن فتوای قتل سلمان رشدی به دادگاه نبرد. تحریک به قتل در همه کشورهای جهان جرم است. و این تنها گوشه کوچکی از یک شبکه قتل و نقص عضو و ارباب و آدم دزدی و شکنجه و کودک آزاری است. بنظر من

کارتل مواد مخدر مدی نین (اسکوبارها) و مثلثهای چینی و مافیای ایتالیا (و آمریکا) انگشت کوچک ادیان سازمان یافته نمیشوند. صحبت من از مبارزه مشروع و سازمان یافته یک جامعه آزاد و باز علیه این نهادها و بنگاههاست. در عین حال اعتقاد به هرچیز، حتی عقب مانده ترین و ضد انسانی ترین احکام، را حق انکار ناپذیر فرد میدانم.

پرسش: سکولاریسم، و مذهب زدایی مورد نظر شما، چقدر در کشورهای دایره نفوذ اسلام در خاورمیانه زمینه دارد؟ چقدر سکولاریسم در این جوامع قابل پیدا شدن است؟ ابراهامیان از امکان اسلامی ماندن و در همان حال سکولار بودن سخن میگوید. منشاء سکولاریسم در این جوامع کدام جنبشها هستند و چقدر شانس پیروزی دارند؟

منصور حکمت: بنظر من خستگی نظری چپ و ضرباتی که آرمان خواهی و اندیشه نقاد و رادیکال از اواسط دهه هفتاد به اینسو متحمل شده است، بسیاری از نظریه پردازان چپ و خیرخواه را هم به نگرش مرحله ای- تاکتیکی و تدریجی گرایبی تاسف باری در قبال افق تحقق آرمانهای ابتدایی انسان دچار کرده است.

صد سال قبل بشریت آوانگارد به اینکه راهی بشر بدست کشیشان و از راه تعدیل مذهب و عروج روایات و تعابیر جدید از درون کلیسا بدست آید میخندید. امروز محققان و اندیشمندان حرفه ای میتوانند نسخه بیچند که زن ایرانی فعلاً میتواند سکولاریسم را با اضافه شدن رنگ سرمه ای به رنگهای های مجاز دولتی من ندیدن دینامیسم تغییر و انقلاب در جامعه است. جهان تاکنون از طریق زیر و رو شدن ها جلو رفته است. دگرگونی های خیره کننده و سریع در تفکر، در تکنیک، در مناسبات

اجتماعی.

بنظر من آنچه براستی تخیلی و غیر ممکن است، تعدیل اسلام و تبدیل تدریجی رژیمهای اسلامی به حکومتهای سکولار است. آنچه واقعی است، محتمل است، و در مورد ایران دیگر ناگزیر است، تحقق سکولاریسم از طریق خیزش ضد مذهبی مردم، علیه حکومتهای موجود و تمام تعابیر و قرائتها از اسلام است.

پرسش: کدام نیروهای اجتماعی با جنبشها میتواند پیشرو سکولاریسم در خاورمیانه باشند؟

منصور حکمت: قاعدتا این میبایست رسالت تاریخی جنبشهای بورژوازی و کاپیتالیسم نوخاسته این کشورها در قرن بیستم باشد. لیبرالیسم، ناسیونالیسم، مدرنیسم و غربیگری. برای دوره ای تصور میشد که این روند ولو آهسته، نیم بند و ناقص، در جریان است. اما این جنبشها تا اواسط دهه هفتاد دیگر از پا افتاده بودند و پروژه توسعه غربی به رکود کشیده شد و بحران حکومتی بالا گرفت. جنبشهای استقلال طلبانه در خاورمیانه در اکثر موارد دولتهای پرو غرب ایجاد نکرد. سقوط خاندانهای سلطنتی منجر به پیدایش دولتهای نظامی شد که بخش عمده شان در جدال شرق و غرب در حیطه نفوذ شوروی قرار گرفتند. کاپیتالیسم و صنعت در کشورهای خاورمیانه مجموعاً از طریق دولتهای ناسیونالیست و مستبد اشاعه یافته است. یک جامعه مدنی بورژوازی پا نگرفت. لیبرالیسم و مدرنیسم بورژوازی جنبشهای قابل اعتنایی در خاورمیانه نیستند. ناسیونالیسم مسلط، چه طرفدار شوروی و چه غربی، مجموعاً در یک انتلاف سیاسی با اسلام بسر برده است.

بهرحال سکولاریسم بعنوان یک محصول فکری، سیاسی و اداری رشد کاپیتالیسم در خاورمیانه پدیدار نشد. بنظر من بورژوازی منطقه فاقد یک

عروج و افول اسلام سیاسی

گفتگوی مجله "پرسش" با منصور حکمت ...

دستور کار سکولاریستی و یا حتی توان یک موضعگیری اینچینی است. برقراری یک نظام سکولار دیگر کار جنبشهای سوسیالیستی و کارگری است. و این بنظر من امری است که پیروزی چپ در منطقه، و لاقول بفریت در ایران، را به یک احتمال واقعی و مادی تبدیل میکند. مردم یک نظام سکولار میخواهند، و در غیاب یک اردوی سکولاریست راست، مردم حول پرچم چپ کمونیست که آماده یک مبارزه اساسی با حاکمیت مذهب باشد گرد خواهند آمد.

پرسش: تا چه حد سکولاریسم را در این جوامع قابل پیاده شدن میدانید؟

منصور حکمت: در جهان امروز، با این ارتباط اطلاعاتی میان بخشهای مختلف آن، بنظر من سرپا نگاهداشتن یک روبنای اسلامی در منطقه ای به این وسعت، غیر ممکن است. جلوی عروج سکولاریسم در خاورمیانه را نمیتوان گرفت. من فکر میکنم سکولاریسم نه فقط قابل تحقق است، بلکه پس از تجربه ایران و افغانستان و الجزایر، نیاز و خواست مردم منطقه است. مشکل هنوز اساسا مساله فلسطین است. این تضاد همانطور که جناحهای مرتجع مذهبی در خود اسرائیل را تقویت میکند و قدرتی بسیار بیشتر از وزنه اندک شان در فرهنگ و عقاید مردم به آنها میدهد، در جبهه مقابل به طول عمر اسلام سیاسی و هویت اسلامی اضافه میکند. هرچه زودتر کشور مستقل فلسطین ایجاد بشود، پنبه اسلام و اسلامیت در منطقه زودتر زده خواهد شد.

پرسش: نظرتان راجع به تز "جدال تمدنها"ی ساموئل

در کشمکشهای مادی اجتماعی است که خود بر سر اسلام و تمدن اسلامی و تقابل آن با فرهنگ غربی نیست. جریان یوگسلاوی برسر اختلاف تمدن مسیحی غربی با مسیحیت ارتدوکس شرقی نیست (که معلوم نیست در این میان "تمدن" اسلامی در بوسنی و کوسووو چرا سرش را روی بالش "تمدن" غربی گذاشته!). یا دهسال تخریب عراق محصول جدال تمدن غربی و اسلامی نیست. دنیا طبقاتی است. صحنه مبارزه طبقاتی است. صحنه رقابت جناحها و بخش های مختلف طبقه سرمایه بر سر قدرت سیاسی و منافع مادی و سود و حیطة نفوذ و قلمرو استعمار است. صحنه مبارزه برای آزادی و رفع تبعیضاست. صحنه جدال چپ و راست است. صحنه نبرد تمدن ها نیست. و بالاخره، سخن گفتن از تمدن اسلامی، آنهم بعنوان چیزی که گویا در شرق آن خطی که آقای هانتینگتون روی نقشه کشیده حاکم است پوچ است. نه اسلام یک تمدن است، نه در آن کشورها حاکم است و نه در

هانتینگتون چیست؟ قاعدتا شما باید پیدایش یک امپراطوری شر تحت پرچم اسلام را منتفی بدانید.

منصور حکمت: مقاله و تز هانتینگتون از نظر علمی و مضمونی بینهایت بی ارزش و توخالی بود و فورا و به تفصیل از طرف بسیاری تحلیلگران پاسخ گرفت. تعابیر دلخواهی، وفق دادن واقعیات با تلقی های ذهنی نویسنده، تحریف فاکت های غیر قابل انکار و متدلوژی فوق العاده فقیر و عقب مانده در تحلیل، جایی برای جدی گرفتن این بحث نمیگذاشت. مطلب هانتینگتون در سال ۱۹۹۳ ارائه شد، بعد از سقوط شوروی و اعلام "پایان کمونیسم" و "پایان تاریخ" در مدیا و آکادمی غربی. برای دهها سال تمام اندیشه و خودآگاهی سیاسی بورژوازی غرب حول وجود یک دشمن جهانی، یک قطب جهانی و قدرتمند متخاصم، ساخته و پرداخته شده بود. در سالهای آخر و در دوران ریگان، این تقابل حتی یک تبیین کاملا هالیوودی پیدا کرده بود. "امپراطوی شر"، "جنگ ستارگان" مقولاتی در این فرهنگ سیاسی بودند. بعد از حذف شوروی مساله "دشمن کیست" و موضوع بازتعریف وظایف ناتو و سازمان سیا، سیاست خارجی آمریکا و رشد مجدد انزواطلبی در شاخه های از جمهوری خواهان بالا گرفت. "جدال تمدنها" یک پاسخ جنجالی، در متن همان فرهنگ هالیوودی، به این سوالات بود.

من با این نکته گراهام فولر کاملا موافقم که اختلافات "تمدنی" قالبی برای بروز اختلافات اجتماعی فی الحال موجودی هستند. مقولات "تمدنی" در تبلیغات جنگی و بازاریابی سیاسی برای این منافع نقش دارند. اما در خود کشمکش جایگاهی ندارند. اسلامیت و تبیینهای اسلامی و تعصبات اسلامی ابزارهای بسیج اجتماعی

ظرفیت ایفای نقش امپراطوی شیطانی است. تبلیغات روزمره در غرب، بخصوص وقتی کلینتون و بلر و ناتو دهان باز میکنند، این تصویر را میدهد که گویا صدام حسین در یک قدمی فتح جهان است و ما زندگی مان را مدیون ناتو هستیم که تا این لحظه جلوی این هیولا با چنگ و دندان مقاومت کرده است! تحریک افکار عمومی غرب علیه مردم خاورمیانه منافع مادی زیادی برای محافل مختلفی دارد، اما ربطی به صفتبندیهای حقیقی در جهان امروز ندارد. بهرحال مطلب هانتینگتون عملا نفوذی پیدا نکرد، هرچند ممکن است به کاربرد هانتینگتون و بودجه موسسه تحقیقات استراتژیک "الین" در دانشگاه هاروارد خیر زیادی رسانده باشد.

به نقل از انترناسیونال هفتگی شماره ۶۹ - ۹ شهریور ۱۳۸۰ - ۳۱ اوت ۲۰۰۱

نخستین بار در پرسش شماره ۳ زمستان ۱۳۷۹ منتشر شده است.

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>
www.m-hekmat.com/



ایران خودرو (مهر کام پارس - ایتکو پرس) دزدی مدیران، دستمزدهای پرداخت نشده کارگران!

تنها با قدرت متحد کارگران میتوان سرچایشان نشانید. کارگران ایران خودرو با اتکا به تجارب غنی شان میتوانند در وضعیت سیاسی کنونی و هرج و مرج درون حکومتی یک گام بزرگ جلو بردارند.

شوراها و کمیته های کارخانه را تشکیل دهید. به مجمع عمومی کارگری، هر جا ممکن است چه در محل کار یا محل زندگی، متکی شوید. کارگران بخشهای مختلف را هماهنگ کنید و وارد اعتراض برای خواستهای پایه ای و دیرینه تان شوید. چرا باید این همه پول برای دزدی کارفرماها و روسا و نیروی سرکوب مردم باشد اما برای پرداخت دستمزد و نان خشک کارگر نه؟ کدام منطق و عقل سلیم این را قبول میکند؟ متحدانه علیه این دزدان سرمایه دار و سرکوبگر اعتراض کنید و حقوق تان را او حلقوم شان بیرون بکشید.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۶ اوت ۲۰۰۹ - ۴ شهریور ۱۳۸۸

روزهای آینده هم باید صبر کنید! این روزها بعلت فشار و شدت کار، ساعات طولانی کار و عدم پرداخت دستمزدها، اوضاع در میان کارگران ایتکو پرس بشدت ملتهب و بحرانی است.

کارگران ایران خودرو!

نجم الدین و زرکش و محرابی و دیگران جزو باند احمدی نژاد و نوکیسه های امروز هستند. آنها سر سوزنی برای ما خانواده های کارگران و فقر و گرسنگی مان اهمیتی قائل نیستند. در عین حال وحشت اینها از گسترش اعتراضات کارگری حد و حصر ندارد. همین چند اعتراض کارگری دو ماه اخیر باعث شده است که از "خطر راه افتادن موج آبی" به همدیگر هشدار دهند و دشنه هایشان را نشان کارگران دهند. این اوباش را

عوامفریبی فقط وعده امروز و فردا دادند و با مظلوم نمایی کارگران را دعوت به "صبر و برد باری" می کنند! البته در بسیاری موارد هم کارگران معترض را به اخراج از کار تهدید نموده اند.

جالبتر و شنیدنی تر از همه اینکه دزدی کلان و جدید ۲۷ میلیارد تومانی زرکش و و همدستانش می باشد که در روزهای اخیر بد جوری افشا شده و خبر این دزدی کلان همچنان دهان به دهان در میان کارگران گرسنه و معترض میچرخد. چندی پیش پس از رو شدن این دزدی کلان، نجم الدین مدیر ایران خودرو شخصا به مهر کام پارس آمد و پس از جلسه چندین ساعته ای که پشت درهای بسته با زرکش و دیگر مدیران مهر کام پارس داشتند، ابتدا اعلام شد زرکش برکنار میشود. اما روزهای بعد اعلام نمودند زرکش مرتکب دزدی نشده فقط شرکت مهر کام پارس دچار کسری بودجه شده و تا جبران این زیان های مالی زرکش در پست خود ابقا خواهد شد!

شرکت مهر کام پارس با بیش از ۵۰۰۰ نفر کارگر قرار دادی سفید امضا و یک طرفه در ۲ شیفت فشرده و سنگین کاری واقع در جاده مخصوص کرج از مراکز اصلی و مهم تولید و تهیه انواع سپر و داشبرد و دیگر قطعات و لوازم جانبی خودرو می باشد.

ایتکو پرس

کارگران سایتهای یک و دو ایتکو پرس تا این لحظه با گذشت ۳ روز از پایان ماه هنوز موفق به دریافت دستمزدها و مبالغ اضافه کاری مراد ماه خود نشده اند. امروز سوم شهریور عوامل کارفرما با گستاخی در جواب جمعی از کارگران معترض که خواهان دریافت دستمزدهای خود بودند، گفتند همینکه هست تا هفته و

بنا به خبر دریافتی، کارگران ایران خودرو برای دریافت دستمزدهای ناچیزشان با مشکلات جدی روبرو هستند. بیش از ۵۰۰۰ نفر از کارگران شرکت مهر کام پارس تاکنون مبالغ مربوط به حق آکورد و رکورد (پاداش اضافه تولید) ۳ ماه گذشته خود را، که برای هر یک از کارگران مبلغی بین ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار تومان است، دریافت ننموده اند. دستمزدهای ماهیانه با تاخیر و انواع کار شکنی پرداخت می شود. بن ها و کمک های ناچیز غیر نقدی را که هر ماهه به کارگران پرداخت می شد چند ماهی است بطور کامل قطع کردند. در عین حال با تقلیل شیفتهای کاری از ۳ شیفت به ۲ شیفت و با سرشکن نمودن حجم کار یک شیفت کاری حذف شده بین دو شیفت کاری موجود بر شدت و حجم کار کارگران افزوده اند.

قطع و کاهش مزایای ناچیز کارگران و افزایش هر چه بیشتر شدت کار و استثمار، این سیاست و شعار همیشگی سرمایه داران و حکومت اسلامیشان برای رسیدن به سودهای نجومی است. این سیاستی است که سرمایه داران برای انهدام و نابودی هر چه بیشتر خانواده های کارگری پیش میبرند. یک دلیل و توجیه نپرداختن دستمزد و مزایای کارگران مسئله بحران و ورشکستگی اقتصادی و توجیهاتی در این زمینه است. این

در حالی است که برای زدیهای کلان باندهای مزدور حکومت اسلامی در ایران خودرو محدودیت و بحران وجود ندارد! کارگران مرتباً به عدم پرداخت دستمزدهایشان و نچرخیدن زندگی فلاکت بارشان بعناوین مختلف اعتراض کردند. زرکش مدیر مهر کام پارس و عوامل همدستانش این روزها در برابر اعتراضات مکرر کارگران با

- برای رد اعتبار نامه رژیم اسلامی در مجامع بین المللی،

- برای منجمد کردن حسابهای بانکی سران رژیم اسلامی،

- برای محاکمه سران رژیم اسلامی به جرم جنایت علیه مردم ایران

دادخواست زیر را امضا کنید!

<http://www.petitiononline.com/mk072009/petition.html>

مجمع عمومی

کارگران در اعتراضات جاری به مجمع عمومی متکی شوید! مجمع عمومی ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر توده کارگران است! جنبش مجمع عمومی کارگری را تقویت و گسترش دهید!

اعلام خطر مزدوران سرمایه از عروج اعتراضات جنبش کارگری

سیاوش دانشور



وضعیت عینی سیاسی و اقتصادی ایران، شکاف طبقاتی عمیق و فقر و گرسنگی وحشتناک، و اختناقی که تاکنون توانسته این حکومت را سرپا نگهدارد، حکم بر برآمد جنبش کارگری علیه وضع موجود میدهد. وقتی همه راههای بالائی ها به بست و تلاشی میرسد، پائینی ها برای ورود به صحنه با پرچم مستقل آماده تر اند. سالهاست که فعالین جنبش کارگری در بیدارگاههای اسلامی و زندانهای ایران زیر فشار و شکنجه و گرو کشی مالی و تهدید و ترور و شلاق بوده اند. سالهاست که جنبش کارگری با خواستها و آمال خود حضورش را به همه شما نان خوران از جیب طبقه کارگر فهمانده است. کارگر وقتی بعنوان یک طبقه بمیدان بیاید چندین برابر جمعیت کنونی به حمایتش برمیخیزد. اگر حاج آقا تازه بیدار نشده باشند و به کشف "خطر" اعتراض واقعی و اجتماعی طبقه کارگر نائل نشده باشند، دارند به اوباش سپاهی و گانگسترهای مافیائی اقتصادی میگویند که سهم جماعت اتاق بازرگانی و "فعالان بخش خصوصی" نرسد، مجبورید دادگاه پشت دادگاه راه بیندازید و "توابع سازی" کارگران هم دردی را دوا نمیکند. در متن جنگ و جدال برسر سهم و منافع اقتصادی باندهای سرمایه داران مسئله بقای حکومت مطرح است.

و این نکته گفتنی است که این دولت احمدی نژاد است که خود را برای تهاجم به کارگران آماده میکند. دولتی که بزم تحلیل های بی پایه بسیاری "رای اش را از کارگران" گرفته است. مبنای این تحلیل ها قبول صورت ظاهر همان عوامفریبی های تبلیغاتی احمدی نژاد است. این دولت بعنوان کارگزار باندهای اقتصادی و تراستهای مختلف با نیروی مجهز سرکوب بطور علنی علیه کارگران گرسنه اعلام جنگ کرده است. اگر ماموریت مهدیان با صغرا کبری اقتصادش اینست که به کارگران و فعالین کارگری بگوید اگر تکان بخورید بیدارگاههایتان آماده است، کور خوانده اند. شکم

صفحه ۱۳

بر گسترش و شکلگیری اعتراضات کارگران دلالت دارد. مهدیان هشدار میدهد که ادامه وضع کنونی، ورشکستگی کارخانجات، و بیکاریهای گسترده موج اعتراضات آبی را به راه خواهد انداخت.

دادگاهها را برای آبی ها برپا کنید!

مهدیان موج اعتراض جنبش کارگری را خطرناک تر از "موج سبز" و "براندازی نرم" و غیره میداند. اعتراض طبقه کارگر را "متعصب" تر نام میگذارد چون بزم او "تنها مچ بند سبز نیست که جای خود را به یقه های آبی می دهد. انگیزه اصلی این حرکت خودجوش نگرانی از گرسنگی خانواده و شیر خشک فرزند نوزاد و اجاره مسکن آخر ماه و ادامه تحصیل فرزند و درمان همسر است." او به اوباش حکومتی و همپالگی هایش هشدار میدهد که اعتراض کارگران و جنبش یقه آبی ها کاملا جدی است و توصیه میکند: "به نظر می رسد با ادامه روند کنونی لازم باشد دادگاه سبز و مخملین خود را برای دادگاه آبی غیر مخملین مهیا کند. باید از جلسه پرانوده سبز و مخملین خارج شد و بیشتر نگران فروش آبی ها و سیاهی فقر و قرمزی فساد بود."

حاج آقا صباح الخیر!

ما منتظر آمار و ارقام کارشناس اقتصادی- امنیتی جهان نیوز نبودیم که بفهمیم اوضاع اقتصادی رژیم اسلامی چگونه است. همینطور منتظر نبودیم که "موج سبز" یا پرچم خونین احمدی نژاد دردی از کارگران و اکثریت مردم محروم دوا کند.

او شاید از سر سادگی رابطه تنگاتنگ اقتصاد و سیاست در جوامعی مانند ایران را بروشنی بیان میکند و از جمله از زبان "مسئولین" میگوید که "همزمان با برگزاری دادگاههای سبز و مخملین می توان با چرخش متغیر نقدینگی، اقتصاد را متحول کرد!"

او در عین حال که اذعان میکند کاهش ۲۷٪ حجم نقدینگی در فاصله اسفند ۸۶ تا دی ۸۷ با احتساب تورم ۲۵٪ قدرت خرید مردم را ۵۲٪ پائین آورده است، با اینحال افزایش نقدینگی را از منظر سرمایه داران با همان "فعالان بخش خصوصی" تنها راه کوتاه مدت میداند و برای خالی نبودن عریضه میفرماید "با افزایش نقدینگی کنترل و مهار تورم به شیوه قبل از انتخابات دیگر ممکن نخواهد بود". یعنی به طرف همان پرتگاه میروند که محسن رضائی قرار بود با "انقلاب اقتصادی" اش مانع آن شود.

نکته اساسی اما در صحت و دقت آمار و ارقام دولتی مهدیان، وضعیت واقعی صنایع کشور، نرخ تورم و بیکاری و روش بررسی تحلیل اقتصادی مطلب جهان نیوز نیست. نکته اساسی این نتیجه است که بشکل محتومی نتیجه این بحران عمیق اقتصادی رژیم، که مهدویان آنرا "رکود و ورشکستگی پیاپی کارخانجات" مینامد، افزایش بیکاران و سقوط کارگران به "سطح زیر طبقه" است که بالقوه آماده شورش است. "زیر طبقه" نیز اسم رمز اسلامی و آخوندی خیابان خوابی و گرسنگی و تن فروشی است. و از نظر ایشان اتفاقا دولت و حکومت سوراخ دعا را گم کرده است چون خطر واقعی را نمیبیند. او میگوید این نیروی میلیونی کارگران گرسنه خطر مهمی است. چون در چند ماه گذشته همه اخبار

جهان نیوز از ارگانهای حکومتی روز ۳۱ مرداد مطلبی با عنوان "جنبش آبی ها در حال پیوند به آشوب سبز" به قلم محسن مهدیان منتشر کرد. این مطلب با اشاره به یک سری از اعتراضات کارگری اخیر، از جمله در نساجی بوکان، لاستیک سازی دنا، پرریس سنندج، نیشکر هفت تپه و اشاره به جوانبی از کنترل کارگری توصیه ها و خطرهای را گوشزد میکند. این یادداشت فوراً هشدار قوچانی و نشریه شهروند را در مورد فعالیت مارکسیستها در دانشگاه تداعی کرد که متعاقب آن هجوم گسترده ای بدنبال اعتراضات ۱۳ آذر به دانشگاهها شروع شد و طیفی از دانشجویان چپ را دستگیر و زیر شکنجه بردند.

مهدیان از رکود اقتصادی رو به وخامت در کشور، نارضایتی سرمایه داران و اتاق بازرگانی که از آنها با نام مستعار "فعالان بخش خصوصی" اسم میبرد، و بالا رفتن ریسک اقتصادی و سرمایه گذاری سخن میگوید. افزایش ۳ درصدی نرخ بیکاری، بیکاری ۱۶۴۶ کارگر تنها در یکماه و نیم گذشته، بحران و رکود در شرکتهای آلومینیوم و فولاد به ترتیب با کاهش تولید ۵۰٪ و بازدهی منفی ۴۴٪، تعطیلی بیشتر کارخانه های شکر و کار کردن با ظرفیت پنجاه درصدی کارخانه هایی که هنوز تعطیل نشده اند، تعطیلی ۶۰٪ از صنایع تولید لوازم خانگی، توقف و تعطیلی ۶۰٪ مسکن و ساختمان سازی در تهران، ۵۶ هزار میلیارد تومان بدهی بانکی، سقوط ممتد ۱۵۰ شرکت بورسی، و کاهش ۴۲٪ از مبادلات نظام بانکی بصورت چک از جمله آمارهای مهدیان در این یادداشت است.

ارگانه‌های اعمال اراده توده ای را همه جا برپا کنید!

زنده باد شوراها

مصوب دفتر سیاسی حزب

۱- بار دیگر جامعه ایران در آستانه تحولات عظیم و تاریخساز قرار گرفته است. مردم آزادیخواه حکم به سرنگونی رژیم اسلامی داده اند و هم اکنون دست بکار بزیار کشیدن آن هستند. پیشروی مبارزات توده‌های بپاخواسته مردم و تحقق سرنگونی رژیم اسلامی بشکلی سازمانیافته و در سریعترین و کم‌مشقت‌ترین شکل در گرو ساختن ارگانه‌های مبارزاتی و اعمال اراده توده ای مردم، شوراها، در سراسر جامعه است.

۲- یک هدف شوراها گرفتن بخش هر چه وسیعتری از قدرت توسط توده کارگران و مردم است. این ارگانه‌ها ابزار متحد شدن، سازماندهی مبارزه انقلابی و آزادیخواهانه، اعمال قدرت کارگران و مردم زحمتکش و نفی قدرت سرمایه و جمهوری اسلامی است. شوراها همچنین از ارگانه‌های قیام علیه جمهوری اسلامی اند. باید همه جا، در محیط زیست و کار در سطح محلی و سراسری شوراها را سازمان داد.

۳- شورا کاراترین، مناسبترین و ساده‌ترین ظرف اتحاد و اعمال اراده توده ای است. شورا ضامن اعمال اراده مستقیم و مستمر توده‌های مردم است و باید جایگزین قدرت ارتجاع اسلامی شود.

۴- طبقه کارگر باید بسرعت شوراهای خود را ایجاد کند. شوراها امر اتحاد صفوف کارگران، تامین استقلال طبقاتی و اتخاذ سیاست کنترل‌کاری را تسهیل میکند. شوراها امکان حضور طبقه کارگر بعنوان رهبر شایسته جنبش سرنگونی طلبانه توده‌های مردم را فراهم می‌آورد. کارگران سوسیالیست باید پیشرو ایجاد شوراها در محیط زیست و کار باشند.

۵- شوراهای محلات در شرایط امروز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. تجربه عملی همین دوره نشان میدهد که محلات و تجمعات مبارزاتی در آن، پایه سازماندهی حرکات اعتراضی وسیع و بویژه تظاهرات شبانه است. باید کنترل محلات را از دست جمهوری اسلامی و نیروی سرکوبگر آن خارج کرد.

۶- حزب اتحاد کمونیسم کارگری، کارگران و مردم زحمتکش را به برپائی شوراها فرامیخواند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۳ ژوئن ۲۰۰۹

اعلام خطر مزدوران سرمایه از عروج اعتراضات جنبش کارگری...

گرسنه که این حرفها سرش نمیشود. چند میلیون را میخواهید به کهریزک ها و بیدادگاه‌هایتان ببرید؟ نمیتوانید صف اعتراض خانواده‌های کارگران گرسنه را "اشوب عوامل آمریکا" معرفی کنید و به طرف شان شلیک کنید. این توجیه یک هفته دوام نمی‌آورد. شما مجبورید به نام دفاع از منافع سرمایه داران انگل و دولت اسلامی با باندهای نظامی اش به کارگران شلیک کنید. اما با همین کارتان شیپور انقلاب و قیام کارگری علیه نظم کثیف سرمایه داری اسلامی بصدا در می‌آید.*

پیروزی و رهایی مردم در جدال تاریخساز کنونی در ایران قبل از هر چیز منوط به این است که اولاً، طبقه کارگر بعنوان یک نیروی مستقل و تحت پرچم سوسیالیستی خود پا به میدان مبارزه بر سر قدرت سیاسی بگذارد، ثانیاً جریانات اپوزیسیون راست و ملی - اسلامی را ایزوله و حاشیه ای کرده و ثالثاً، توده وسیع مردمی که علیه رژیم اسلامی بپاخواسته اند به سوسیالیسم و جمهوری سوسیالیستی بعنوان یک آلترناتیو سیاسی و اجتماعی واقع‌بینانه و قابل تحقق بنگرند. تحقق این ملزومات و وظیفه حیاتی ما است.

یک دنیای بهتر

برنامه حزب را بخوانید و وسیعاً
تکثیر و توزیع کنید!

یک دنیای بهتر

برنامه طبقه کارگر برای آزادی
جامعه است!

به حزب اتحاد کمونیسم کارگری

کمک مالی کنید. حزب برای پیشبرد پروژه
های جدیدش نیازمند کمک مالی شماست!

منشور

آزادی، برابری و رفاه

مصوب دفتر سیاسی حزب

آزادی

۱- سکولاریسم: جدایی دین از دولت و آموزش و پرورش. لغو کلیه قوانین و مقرراتی که منشاء مذهبی دارند. آزادی مذهب و بی مذهبی.

۲- آزادی بیان: آزادی بی قید و شرط عقیده، بیان، مطبوعات، اجتماعات، تشکل، تحزب و اعتصاب.

۳- آزادی تمامی زندانیان سیاسی: لغو مقوله "جرم سیاسی"، لغو مجازات اعدام، ممنوعیت شکنجه و یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم و روان افراد.

۴- آزادی پوشش: آزادی بی قید و شرط انتخاب نوع پوشش.

۵- محاکمه تمامی آمرین و عاملین جنایت توسط دادگاههای منتخب و عادلانه مردم.

برابری

۶- برابری زن و مرد: برابری کامل و بی قید و شرط زن و مرد در حقوق مدنی و فردی. لغو حجاب. لغو جدا سازیها و آپارتاید جنسی.

۷- برابری حقوقی: برابری کامل حقوقی همه شهروندان، صرفنظر از جنسیت، مذهب، ملیت، نژاد و تابعیت.

رفاه

۸- حداقل دستمزد: تعیین حداقل دستمزد مکفی توسط نمایندگان تشکل های سراسری کارگری. در شرایط کنونی حداقل دستمزد باید یک میلیون تومان باشد.

۹- بیمه بیکاری: پرداخت بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد بیکار و آماده به کار. پرداخت بیمه بازنشستگی معادل حداقل دستمزد رسمی.

۱۰- طب و درمان رایگان و قابل دسترس، آموزش رایگان در تمامی سطوح، تامین مسکن مناسب برای همگان: هزینه مسکن نباید از ده درصد درآمد فرد یا خانواده بیشتر باشد.

۲۳ ژوئن ۲۰۰۹

"چشممان به جمهوری کارگری روشن!!!"

بحث حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی برق را از سر عده ای آریائی و طرفدار رژیم سلطنت پرانده است. مطلبی دریافت کردیم با عنوان "چشممان به جمهوری کارگری روشن!!!" که با اشاره به شعار اطلاعیه پخش پیام حزب اتحاد کمونیسم کارگری در تهران به رقبای جمهوریخواه تذکر ملوکانه میدهد که از پس گردنه شعار "جمهوری ایرانی" سر و کله جمهوری کارگری پیدا شده است. چشمتان روشن! پنجره ها را باز کنید و همه جا را آب و جارو کنید!

این متن مملو از ادبیات منزجر کننده و منش سخیف بورژوا جماعت در برخورد به کارگران و تولید کنندگان تمامی ثروت در جامعه است. در شماره بعد این مطلب را منتشر میکنیم و راجع به مطلوبیت حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی در جدال آلترناتیوهای اجتماعی و طبقاتی در ایران بیشتر خواهیم نوشت.

سردبیر،

گفت و شنود با رهبری حزب اتحاد کمونیسم کارگری

چشم انداز تحولات سیاسی،

جنبشهای اجتماعی، ملزومات پیروزی

(علی جوادی، سیاوش دانشور، آذر ماجدی)

زمان

ساعت ۶ بعد از ظهر، جمعه ۴ سپتامبر

مکان: گوتنبرگ - سوئد

خانه مردم

(Folkets Hus, Olof Palme Platsen)

از عموم علاقه مندان برای شرکت و نبادل نظر در این جلسه دعوت میکنیم.

"ما همه ترانه هستیم!" ..

آخرین برگ این حیوانات وحشی و ضد جامعه را طی سه دهه بر فرق حکومت شان کوبید. باید اجازه نداد هواداران هم جنس این حکومت از این وقایع بعنوان "تخلفات" و "موارد" نام ببرند. باید اجازه نداد این فرهنگ گنبدیده شرقی اسلامی هنوز ما را در اسارت خویش نگه دارد. تجاوز بعنوان شکنجه یک پاشنه آشیل حکومت اسلامی و همه کسانی است که میخواهند این ارتجاع قرون وسطانی را بزک کنند. باید با پایبندی به حقیقت ابعاد این شکنجه ویژه را افشا کرد تا آغازی باشد بر فریاد شدن صداهائی که در خلوت به سکوت کشیده شدند و چه بسا در متن تناقضات فکری و اخلاقی خود را نابود کنند. نگذاریم قربانیان تجاوز خود چوبه دار خود را برپا کنند. راه واقعی اینست که فریاد زد، حرف زد، اعلام جرم کرد، و علیه فرهنگ عتیقی که تعداد زیادی را به سه کتج رانده است شورید و خلاص شد. باید هر کسی در میداین و تظاهراتها با افتخار بگوید همه ما ترانه هستیم. تنها به این شکل میتوان "ترانه" ها را از زمین بلند کرد. وقت آنست که جنبش ترانه ها برخیزد!

من برای درهم شکستنم تست شده است و از جمله به من تجاوز شده است. ترانه تنها نیست. ترانه ها و رضاها بسیارند. باید با صدای بلند اعلام کرد که ما قربانیان شکنجه به رژیمی که میخواست ما را درهم بکوبد تف میکنیم و اعلام کرد که ما شکست نخورده ایم. اتفاقا اگر قربانی شکنجه و خانواده های آنها به چیزی نیاز دارند محبت و احساس همبستگی عمیق جامعه است. جامعه ای که نتواند با قربانیانش بمثابه انسان رفتار کند و آنها را در آغوش گرم محبت و همدردی عاطفی و انسانی بگیرد، هنوز اسیر ارتجاع سیاسی است. هیچ انسان نرمالی قربانی تجاوز را با عینک تجاوزگر نمیبیند. آنهایی که به هر دلیل به فرهنگ مسلط در این مورد تمکین میکنند، آگاهانه و ناآگاهانه به همین بساط نیرو میدهند و یا دستکم ارتجاع سیاسی از وجود این اخلاقیات و فرهنگ منحطی که گسترانده است به نفع سرکوب استفاده میکند.

"ترانه" ها و "رضا" ها طی سه دهه گذشته باید برخیزند! باید

به تمامیت فرد و حتی کشتن و اعدام فرد را تجاوز به حقوق پایه ای و حق حیات نمیدانند اما تجاوز جنسی در روند شکنجه و بازجویی را چرا! و تازه همین هم باید بنا به ملاحظیات سیاسی و فرهنگی مهر و موم شود تا حکومت تجاوزگران قربانیان بیشتری بگیرد!

جنبش ترانه ها باید برخیزد!

براساس آنچه که مختصرا اشاره شد، برخاستن قربانیان تجاوز جنسی بعنوان قربانیان یک نوع شکنجه با اهداف خاص، کل این هدف را زمین میزند و رژیم اسلامی را بشدت ضربه پذیر میکند. و مسئله اینجا صرفا برسر افشاگری نیست. سدی قدیمی و مانعی کهنه و گنبدیده به طول اعصار را برای ما بعنوان میراث باقی گذاشته اند که باید درهم شکست. درهم شکستن این سد یک راه پیشروی فکری و فرهنگی جامعه ایران و جنبش آزادیخواهانه اش است. این دیواری مشترکی است که ارتجاع سیاسی و فکری و فرهنگی با جنبش آزادیخواهانه که میخواهد جلو برود بپا کرده است. خشتهای این دیوار در طول دهه های متمادی به ایجاد فصل مشترکهای سیاسی و فرهنگی بین مردمی که میخواهند خلاص شوند و جنبشهایی که میخواهند آنها را اسیر نگه دارند روی هم چیده است. "تابو"های فرهنگی و اساسا مردسالار و ضد زن، فرهنگ و اخلاقیات مسلط، نگرش به امر آزادی توسط نیروهای کمپ ارتجاع از جمله حلقه هائی است که سیستمهای موجود براساس آن سیاستها و اهداف خود را پیش برده اند.

فرضهای مشترک اخلاقی و فرهنگی با جمهوری اسلامی را دور بریزیم و صدایمان را از هر سو بلند کنیم. اگر قربانیان بیشمار تجاوز جنسی در زندانها، چه مرد و چه زن فرقی نمیکند، صدایشان را بلند کنند و با اعتماد بنفس بگویند که من قربانی شکنجه اسلامیون هستم، من قربانی تجاوز جنسی هستم، من قربانی گنگ ریپ هستم، من هم ترانه هستم، همه ما ترانه هستیم، آنوقت این دیوار مشترک و مفروضات منحن مشترک جمهوری اسلامی فرومیریزد. هرچند تاکنون برای تجاوز در زندانها و تن فروشی توجیهاات اسلامی سرهم کرده است، اما در وضعیت کنونی اش نمیتواند علنا از تجاوز جنسی دفاع کند. افشای گسترده تجاوز به زندانیان بعنوان یک سیاست و روش آگاهانه شکنجه در زندانهای ایران طی یکدوره طولانی، کمر اسلامیت و اسطوره "اخلاق اسلامی" در ایران را میشکند.

ممکن است طرح شود که باشد، تجاوز یک نوع شکنجه است، اما خوشبختانه ما همه قربانی تجاوز جنسی حتی بعنوان شکنجه نبودیم و در نتیجه بیان اینکه "ما همه ترانه هستیم" نه معقول است و نه واقعی. پاسخ من اینست که همه ما گلوله نخوردیم اما اعلام کردیم "ما همه ندا هستیم!" ما همه اعدام نشدیم اما با اعدامیها و خانواده هایشان احساس قوی ستمپاتی داریم. ما همه شکنجه نشدیم اما با قربانیان شکنجه عمیقا احساس همدردی انسانی داریم. آنچه که مانع میشود یک کمپین و جنبش واقعی و خستگی ناپذیر برسر مسئله تجاوز در زندانها بعنوان یک شکنجه پابگیرد، آنچه که مانع میشود که حکومتیها این اسکاندال اسلامی را با "عهه ای خاطی" سرهم بیاورند، همین تفاوت نگرش به کابل و گلوله و تجاوز است. ظاهرا عده ای حمله



یک دنیای بهتر

را بخوانید و تکثیر و توزیع کنید!

سوالات و نظرات تان را با نشریه در

میان بگذارید!

هیچ شرم اخلاقی و فرهنگی نباید برای قربانی شکنجه وجود داشته باشد. کسی داوطلبانه به شکنجه گاه نرفته تا شکنجه اش کنند. میتوان و باید بسادگی اعلام کرد که من شکنجه شده ام، انواع شکنجه روی

ستون آخر،

"ما همه ترانه هستیم!"

سیاوش دانشور



یک زندانی که کت بسته در اختیار تیم بازجوها در جانی است که صدایش به هیچ جا نمیرسد چه اختیاری دارد؟ در چنین شرایطی ممکن است هر بلائی برسر زندانی بیاید و به وفور آمده است. از شکنجه های "متعارف" تا تحقیر و آزار جنسی و شکنجه "غیر متعارف" یعنی تجاوز. فرهنگی که قربانی شکنجه و تجاوز را حال به هر دلیلی وادار به سکوت میکند، به شکنجه گر متجاوز سوبسید میدهد. این سیاستی است که راه گسترش این اقدامات را هموار میکند و جمهوری اسلامی هم از جمله همین هدف را از تجویز گسترده این نوع شکنجه در دوره اخیر دنبال میکند.

رابعا، اپوزیسیون اسلام زده و شرق زده ایران که خود نهایتا دنبال نوعی حکومت اسلامی از نوع دوم است، تلاش دارد این اقدامات را به "افراد خاطی و خود سر" مرتبط کند. این خطی است که در داخل و خارج جریان ملی - اسلامی دنبال میکند. هدف این سیاست همراه با آخوندها و آیت الله های سنگین وزن، جدا کردن سفره اسلام از حکومت اسلامی است. آنها تلاش دارند با این سیاست ناجی حکومتی شوند که خود گوش تا گوش به ارکان و اساس آن قسم خورده اند و متعهداند. جنبشی که هیچ اشتراکی با این اهداف ارتجاعی ندارد دلیلی بر سکوت و کرنش به این فرهنگ ارتجاعی ندارد.

ما اما نفعی نه در اختناق و نه در فرهنگ مردسالار و ضد زن و نه در تداوم سلطه ارزشهای عتیق فکری و فرهنگی نداریم. من وارد تاثیرات روانی تجاوز بر فرد قربانی نمیشوم و تحلیل این امر را از نگرشی علمی و انسانی و چگونگی برون جستن سریعتر از آنرا به متخصصین واگذار میکنم. بحث من سیاسی است. مسئله بسادگی اینست که ما باید

صفحه ۱۵

میکند. هر جا دیوارهای "مشترک" و ناگفته ای بین ما و ارتجاع سیاسی و فکری و فرهنگی وجود دارد، آن دیوارها روز خودش برسر ما ویران میشود. و امروز کمابیش چنین شده است.

ثانیا، جمهوری اسلامی فهمید که با گلوله و اعدام و شلاق زدن خیابانی و شکنجه های مخوف هنوز نمیتواند اراده نسلی را درهم بکوبد که علیه اش بمیدان آمدند. لذا وسیعا دست به ابزاری برد که تحت سه دهه حاکمیت منحوسش حدادی کرده و سخن گفتن از آنرا به "تابو"ی عامه تبدیل کرده است. عده ای در محاصره این فرهنگ منحنظ نگران "آبروی خانواده" اند، عده ای فکر میکنند بیان این مسئله در انظار "بی حرمت" شان میکند! عده ای از جانشان میترسند و عده ای کوچ میکنند. اما هر کسی هر دلیلی دارد این رژیم اسلامی است که نفعش را میبرد. جمهوری اسلامی فکر نمیکرد که قربانیان تجاوز جنسی لب بگشایند و در باره آنچه بر آنها گذشته است سخن بگویند. و البته تعداد زیادی هنوز یا سخن نگفته اند و یا در خلوت خود به فکر خلاصی از این موضوع اند. سوال اینست که چگونه باید این حربه را از رژیم اسلامی گرفت و به ضد خود تبدیل کرد؟

ثالثا، تجاوز را عده ای بعنوان یک شکنجه که مسئول آن شکنجه گر و نظام مبتنی بر شکنجه است نمی بینند بلکه آنرا استثنائی بر قاعده که باید روی آن سرپوش گذاشت مینگرند.

فرهنگ مسلط اینست که اگر من و شما را زیر شکنجه له و لورده کرده باشند و اسرارمان را حفظ کرده باشیم "قهرمان" لقب میگیریم. حتی اگر زیر فشار کسی چیزی غیر واقعی بر زبان آورده باشد و یا علیه وجدان و عقاید واقعی خود سخنی گفته باشد، از نظر ما حکومت اسلامی متهم است. هر آدمی با عقل متوسط میتواند بفهمد که اعتراف زیر شکنجه ارزشی ندارد. همه ما میتوانیم از روشها و انواع شکنجه ها بگوئیم و ذره ای نه فقط احساس بدی نداریم چه بسا انتظار داریم که سمپاتی جامعه بخود و نفرت شان به رژیم را نتیجه بگیریم. در دنیای واقعی نیز هر انسان با شرفی از شکنجه و آزار جسمی و روانی منزجر است و به قربانیان شکنجه علیرغم اینکه چه دوری و نزدیکی با آنها دارد احساس سمپاتی و از بانیان این اقدامات شنیع نفرت دارد. اما همین فرهنگ مسلط در مورد تجاوز در زندان واکنش اساسا متفاوتی دارد. دلیل این وارونگی فکری و فرهنگی همان اشتراک در فرهنگ منحنظی است که مردسالاری و اسلام در آن جامعه تحمیل کرده است.

اولا، تجاوز در زندان برای زندانیان و سیستم امنیتی صرفا بروز یک لمپنیسم نیست. بلکه همه جای دنیا از این روش، به هر درجه ای، بعنوان خرد کردن هویت فردی و دادن "درسی فراموش نشدنی" به زندانی استفاده میکنند. آنها حکومت شان را دارند، فرهنگ مسلط شان را دارند، ارزشهای منحنظ شان را دارند، و هر روز توسط دستگاه مذهب و رسانه ها و سیستم آموزشی و خانواده آن را ترویج و بازتولید

برخی رویدادها تاثیر ناگواری بر جسم و روان آدمی میگذارد. بعنوان یک زندانی سیاسی سابق که با این جانوران آشنائی دارم، قتل تراژیک ترانه تاثیرات عمیق تری از موارد مشابه بر من گذاشت. حتی از اینکه این خبر و بطور کلی مسئله تجاوز در زندانها اوائل حتی در میان رسانه های اپوزیسیون کمتر زیر ذره بین رفت برایم آزار دهنده بود. معلوم بود که سدی وجود دارد که شکستن آن اراده ای محکم میخاهد و یا شاید هنوز بر اهمیت تعیین کننده آن وقوف کافی وجود ندارد. قتل و شکنجه دو کلمه اند و متاسفانه ایندو کلمه برای ما که بیش از یک قرن است در اسارت دیکتاتوری پشت دیکتاتوری هستیم غریبه نیست. هر کدام ما یا از نزدیک و یا کمی دورتر شاهد قتلها و شکنجه ها و جنایات بیشماری بودیم. کمتر کسی در ایران وجود دارد که مستقیم و غیر مستقیم صابون این رژیم بر تنش نخورده باشد. اتفاقات بیشمار و هولناکی رخ داده اند که **فرهنگی مشترک و البته منحنظ** مانع بیان آنست.

نکته ای که مدتی است ذهن من را بخود مشغول کرده است اینست که چرا وقتی ندای عزیز را با گلوله به زمین انداختند، بسرعت برق و باد همه جا گفتیم "ما همه ندا هستیم!"، عکس و نام ندا را بعنوان سمبل اعتراض نسل جدید جهانی کردیم، اما ظاهرا همه با همان سهولت حاضر نیستند که بگویند "ما همه ترانه هستیم!" چه عاملی این سوبسید سیاسی را به رژیم اسلامی میدهد؟

زنده باد جمهوری سوسیالیستی!

سرنگون باد جمهوری اسلامی!